

نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران

طالبان و پسا طالبان

محمدجواد آقاجری^۱

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

مرتضی کریمی

دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۱/۱۹ - تاریخ تصویب ۹۴/۳/۲۷)

چکیده

نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و بعد از سقوط وی را می توان بر حسب میزان نفوذ و تاثیر گذاری به سه دسته بازیگران اصلی شامل ایران، پاکستان و روسیه و بازیگران پیرامونی شامل اتحادیه اروپا، ژاپن و بازیگران شبه پیرامونی شامل امریکا، عربستان، هند و چین تقسیم نمود. موقعیت سیاسی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی و قومی افغانستان سبب شده است که این کشور همواره تحت تاثیر قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای قرار داشته باشد. پاکستان یکی از مهمترین کشورهای تاثیر گذار در تحولات افغانستان است به طوری که در دوران حکومت طالبان، بهترین روابط بین دو کشور وجود داشت ولی پس از سقوط طالبان روابط دو کشور به شدت دچار تنش شد. دوران پنج ساله حکومت طالبان دشواری های زیادی برای دولت هند در پی داشت و در حقیقت، گسترش بی سابقه نفوذ تروریستها و بی ثباتی در دره کشمیر را به همراه داشت ولی پس از سقوط طالبان روابط دو کشور بهبود یافت. سقوط رژیم طالبان موجب بر چیده شدن تهدید عمده ای از مرزهای شرقی ایران شد و گروه های نزدیک به ایران به قدرت راه یافتند و موجبات ارتقاء روابط را فراهم نمودند.

این مقاله به بررسی و تجزیه و تحلیل نقش بازیگران منطقه ای و شبه منطقه ای سه کشور پاکستان، هند و ایران و تاثیر گذاری آنان در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و

Email: aghajari@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

بعد از سقوط وی می پردازد. مبحث قابل توجه در این مقاله بدین ترتیب مطرح می شود که ایران و پاکستان که قبلاً خود بازیگران اصلی بحران افغانستان بودند اکنون جایگاه شبه پیرامونی پیدا کرده اند به طوری که نقش پاکستان تحت الشعاع نقش آمریکا قرار گرفته و ایران نیز اگر چه از بعضی پتانسیل ها برای تاثیر گذاری در افغانستان برخوردار است اما آمریکا به طور جدی مانع از بکارگیری این قابلیت هاست.

واژه های کلیدی: بازیگران منطقه ای، دولت سازی، پاکستان، هند، ایران، افغانستان، طالبان

مقدمه

پاکستان، ایران و هند هر سه کشور به دلیل داشتن مرزهای مشترک و نیز به دلیل نزدیکی جغرافیایی و اشتراکات قومی و فرهنگی و اختلافات مرزی، از مهمترین کشورهای تأثیرگذار در تحولات افغانستان به شمار می روند. از سویی با توجه به اینکه ثبات و امنیت سازی همواره یکی از مهمترین اهداف اکثر بازیگران ذی نفوذ در افغانستان است، این شرایط موجب شده است که تحولات افغانستان بر روی تعامل بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای با پاکستان، تأثیرات مثبت و منفی داشته باشد. (فرهنگ، ۱۳۸۱: ۸)

سابقه روابط این سه کشور با افغانستان به دهه های گذشته باز می گردد. به عنوان مثال رابطه دو کشور افغانستان و پاکستان به سال ۱۹۴۷، زمان استقلال پاکستان، باز می گردد. این دو کشور از همان ابتدا باچالش های متعددی مخصوصاً در ارتباط با مسائل مرزی و موضوعات قومی و قبیله ای مواجه بوده اند. مرز طولانی دیوبند که در دوره استعمار بریتانیا بین دو کشور کشیده شد، هرگز به طور رسمی از سوی دولت افغانستان، حتی در دوره طالبان که وفادارترین دولت به پاکستان بود نیز به رسمیت شناخته نشده است. این موضوع لاینحل، از علل اصلی تحرکات پاکستان در افغانستان است. دشمنی بین پاکستان و هند و جنگ ها و درگیری ها میان دو کشور به سوءظن بین مقامات کشوری و لشکری پاکستان نسبت به انگیزه های حضور هند در افغانستان و هر تعامل نزدیک میان این دو کشور افزوده است. (فیاض، ۱۳۸۷: ۲۳)

مقامات پاکستانی پس از تجزیه بنگلادش در سال ۱۹۷۱، نسبت به تجزیه بلوچ ها در غرب و پشتون ها در ولایات مرزی شمال غرب کشور نگرانند. علاوه بر مباحث سیاسی، امنیتی و فرهنگی، پاکستان نفع زیادی در افغانستانی دوست و همسو با سیاست های خود در عرصه اقتصادی دارد؛ زیرا باعث خواهد شد که کالاهای پاکستانی به بازارهای آسیای مرکزی راه پیدا کنند. همچنین پاکستان می تواند از منابع چشمگیر

برق و انرژی منطقه نیز منتفع شود. پاکستان به عنوان یکی از مهمترین همسایگان افغانستان، طبیعتاً از تحولات صورت گرفته در افغانستان تأثیر گرفته و متقابلاً تأثیرگذار بوده است. (فرزین نیا، ۱۳۸۳: ۴۲)

تحولات دهه های اخیر نشان از نقش تأثیرگذار پاکستان در تحولات افغانستان دارد. یکی از معضلات داخلی پاکستان نقش بسیار زیاد ارتش و "آی. اس. آی" در فرآیند تصمیم سازی و تصمیم گیری در این کشور است. تاکنون نیز علیرغم تلاشی که جهت مبارزه با تروریسم القاعده صورت گرفته است، برخی معتقدند که این کشور شاهد همکاری پنهانی برخی از مسئولین ارتش و آی. اس. آی با گروه های تروریستی القاعده و طالبان می باشد.

تحولات ایران، هند و پاکستان نیز می تواند تأثیر مثبت و منفی در ثبات و امنیت افغانستان داشته باشد. دلیل این مدعا؛ یکدست نبودن سیاست در پاکستان و تبعات ناشی از آن، استفاده شورشیان افغانی از پناهگاه پاکستانی برای اقامت خود (نمونه اخیر آن کشته شدن بن لادن در پناهگاه خود در پاکستان) و نفوذ در مناطقی از افغانستان از جمله در شمال این کشور که در گذشته در آنجا نفوذ نداشته، می باشند. از این رو، این عوامل می توانند در تداوم بحران در افغانستان و عدم موفقیت در روند استقرار ثبات و امنیت سازی در افغانستان، نقش زیادی داشته باشد. پاکستان برای اینکه انسجام سرزمینی خود را تداوم بخشد، مانع از شکل گیری دولتی غیرهمسو در افغانستان می شود و تلاش های وسیعی را برای ایجاد دولتی تحت الحمايه یا تضعیف نهاد دولت در افغانستان صورت داده است. طالبان به عنوان مهمترین بازیگر غیر دولتی در صحنه افغانستان، در جهت شکل دهی به یک دولت دوست یا برهم زدن ثبات و امنیت در این کشور، در سیاست خارجی پاکستان اهمیت داشته است. در صورتی که در افغانستان دولت غیرهمسو به قدرت برسد، تجربه گذشته حاکی از آن است که بی ثباتی و دولت ضعیف، بیشتر می تواند منافع ملی پاکستان را تأیید نماید. (عظیمی، ۱۳۸۲: ۳۸)

هند نیز در فرایند دولت سازی افغانستان نقش های متعددی دارد. این کشور که از سیاست پاکستان مبنی بر بهره برداری از سرزمین افغانستان به حیث پایگاه آموزشی تروریستان کشمیری علیه تمامیت سرزمینی خود به ویژه در کشمیر، آگاهی داشت؛ شرایط سیاسی افغانستان پساتالبانی - القاعده - آی اس آی زیر سایه امریکا راغنیمت شمرده به تحکیم موقعیت خود در این کشور پرداخت. پرسیمانی که باعث نگرانی نظامی های پاکستانی و مشوق آن ها شده است تا بیشتر از پیش به تقویت طالبان، القاعده و تند روهای مذهبی در خاک خود در جهت بی ثبات کردن افغانستان و گه گاهی هم به صادر کردن تروریسم، به هندوستان مبادرت ورزند. از همه مهمتر اینکه، نظامی های پاکستانی هم تندرویی مذهبی را در خاک خود فربه کرده اند و هم طالبان افغانی را بازسازی و پشت سر آن ها طالبان پاکستانی را ایجاد، آموزش و برای تطبیق برنامه های تروریستی مورد نظر خود به افغانستان اعزام کردند. (ملازهی، ۱۳۸۶: ۲۱)

این در حالی است که جمهوری اسلامی در افغانستان سیاست روی کار آوردن دولت مورد نظر و وابسته به خویش را دنبال نموده است. بلکه اساس این سیاست بر شکل گیری یک دولت فراگیر که حقوق تمامی اقوام و ملیت ها را برآورده سازد، استوار می باشد. هر چند افغانستان به لحاظ موقعیت جغرافیایی اش برای تامین منافع اقتصادی ایران در منطقه و فعالیت های فرهنگی این کشور از اهمیت جدی برخوردار است، اما به دلیل آن که با روی کار آمدن یک دولت فراگیر و برقراری امنیت در منطقه، زمینه های تامین این اهداف فراهم می گردد برای جمهوری اسلامی ضرورتی وجود ندارد تا با سرمایه گذاری های سیاسی و ایجاد شبکه های وابسته به خود این اهداف را دنبال نماید. برقراری صلح و امنیت در افغانستان که خواست اصلی جمهوری اسلامی است، این کشور را قادر می سازد تا فرآیند همکاری منطقه ای خود با کشورهای منطقه و آسیای میانه را از طریق سازمان اقتصادی اکو دنبال نماید و از طرف دیگر ایجاد امنیت در افغانستان زمینه های فعالیت سیاسی و فرهنگی ایران در منطقه و آسیای میانه را

هموار خواهد کرد. بنابراین، آنچه هدف اصلی این سیاست را شکل می دهد ایجاد نظم و امنیت در منطقه در پرتو شکل گیری یک دولت فراگیر متشکل از احزاب، اقوام و ملیت های ساکن در افغانستان است. استراتژی همکاری منطقه ای ایران در قبال کشورهای آسیای میانه که از طریق راه اندازی، توسعه و تکمیل حلقه های تجاری در داخل اکو دنبال می شود، ایجاب می کند که هر نظام سیاسی که در افغانستان در تلاش برای براندازی این همگرایی برآید برای جمهوری اسلامی قابل قبول نباشد. افغانستان با تلاش و مساعدت جمهوری اسلامی، در دوران حاکمیت برهان الدین ربانی به حلقه تجاری اکو پیوست و امروز عضو این سازمان منطقه ای است. تحولات دهه های اخیر نشان از نقش تأثیرگذار پاکستان، ایران و هند در تحولات افغانستان و فرایند دولت سازی در این کشور دارد که این مقاله به کنکاش پیرامون آن خواهد پرداخت.

سوال عمده در این مقاله بدین ترتیب قابل طرح است که سیاست خارجی کشورهای پاکستان، هند و ایران چگونه در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پس از آن تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ می توان این فرضیه را مطرح نمود که سیاست خارجی بازیگر منطقه ای مانند پاکستان در دوران طالبان بیشتر از دو کشور ایران و هند در فرایند دولت سازی در افغانستان تأثیرگذار بوده و انتفاع برده است.

با بررسی تحولات مهم در صحنه روابط بین الملل و تاثیر آن بر فرایند دولت سازی در افغانستان می توان به حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تأثیرات عمده آن بر این پروسه پرداخت. مهمترین پیامد این واقعه، بسیج جهانی برای مقابله با تروریسم بود که بارزترین نمود خود را در افغانستان برجای گذاشت. ایالات متحده با تشکیل ائتلاف ضدتروریسم به افغانستان حمله کرده تا گروه طالبان و شبکه القاعده را که مظنون اصلی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بودند از پا درآورد.

حمله به افغانستان، موجب بروز تغییرات بنیادین در عرصه داخلی، منطقه ای و بین المللی این کشور گردید. سؤال این است که این تغییرات کدامند و به ویژه چه تأثیری

بر نقش و جایگاه پاکستان، ایران و هند در افغانستان گذاشته یا خواهد گذاشت؟ حادثه ۱۱ سپتامبر باعث تغییر در نقش بازیگران، قواعد بازی صحنه افغانستان و الگوهای رفتاری کشورهای ذی نفوذ در بحران افغانستان شد. در هر بحرانی تعدادی از بازیگران دخیل هستند. این بازیگران به طور عمده بر پایه ملاحظات منافع خود در بحران دخالت می کنند و به ایفای نقش می پردازند. بازیگران بحران افغانستان را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. بازیگران داخلی یا گروههای سیاسی و نظامی افغانستان،

ب. بازیگران منطقه ای یا شش کشور همسایه افغانستان؛

ج. بازیگران فرامنطقه ای یعنی روسیه، آمریکا و سازمان ملل.

هر یک از این بازیگران دارای اهدافی در افغانستان هستند که به طور عمده در قالب چهار مؤلفه ژئوپولیتیک، ژئوکالچر، ژئو-اکنومیک و ژئواستراتژیک قابل بررسی است. این اهداف به طور قطع از طریق ابزارهایی پی گیری و تعقیب می شوند که مهمترین آنها عبارت اند از: قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی (دیپلماتیک) و بالاخره قدرت اطلاعاتی-امنیتی.

آثار این اعمال قدرت معمولا در سه شکل شکست، پیروزی و موازنه قوا بروز می کند. حال به بررسی وضعیت بازیگران دخیل در بحران افغانستان، اهداف و سیاستهای آنها، نحوه به کارگیری ابزار جهت نیل به هدف و نتایج اقدام می پردازیم. تحولات سیاسی و نظامی افغانستان را می توان به دو مقطع قبل و بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر تقسیم کرد. تقسیم تحولات سیاسی- نظامی افغانستان به این دو مقطع از آن نظر ضروری است که بتوانیم از طریق تغییرات حاصل شده در فاصله زمانی این دو مقطع، به نتایجی دست یابیم.

بازیگران دخیل در بحران افغانستان قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر

همان گونه که گفته شد سه دسته بازیگر عمده در صحنه تحولات افغانستان نقش آفرینی کرده اند که عبارت اند از:

۱. بازیگران داخلی

این بازیگران در دو دسته کلی علیه یکدیگر صف آرایی کرده بودند. یکی ائتلاف شمال که به طور عمده اقوام غیرپشتون را شامل می شد؛ مانند جمعیت اسلامی (تاجیک)، جنبش ملی-اسلامی شمال (ازبک)، حزب وحدت اسلامی (شیعه- هزاره) و نیروهایی از قومیت پشتون (اتحاد اسلامی، شورای مشرقی و...). هدف اصلی این گروه ها مقابله با سلطه طالبان و مشارکت در ساختار سیاسی قدرت بر پایه جمعیت خود بود. گروههای ائتلاف شمال عمدتاً از سوی کشورهای آسیای مرکزی، ایران، روسیه و هند تجهیز و تقویت می شد.

دومین بازیگر داخلی عبارت بود از گروه طالبان که طیفی از احزاب هفت گانه پشتون تا افغان العربها را که در شبکه القاعده به رهبری اسامه بن لادن سازماندهی می شدند، در برمی گرفت. هدف این گروه که از سوی کشورهای پاکستان، آمریکا، عربستان سعودی و امارات متحده عربی حمایت می شد، استقرار حکومتی خاص در افغانستان بود که بیشتر در چارچوب اندیشه های سلفی گری قابل توضیح و تفسیر است (امارات اسلامی افغانستان تحت رهبری امیرالمؤمنین ملا محمد عمر). در قاموس حکومت طالبان، جای مستقلی برای سایر احزاب، گروهها و اقوام افغانستان وجود نداشت و همگی باید مطیع محض فرامین امیرالمؤمنین، در قندهار می بودند.

۲. بازیگران منطقه ای

هر شش کشور همسایه افغانستان به نوعی در بحران افغانستان دخیل بودند اما دخالت آنها با شدت و ضعف همراه بوده است. در حالی که پاکستان و ایران در صف مقدم جبهه قرار داشتند، چین، هند و کشورهای آسیای مرکزی محتاطانه نظاره گر

اوضاع بوده و متناسب با شرایط زمانی، مداخلات آنها شدت یا ضعف پیدا می کرد. لذا در اینجا به تاثیر سیاست های پاکستان در فرایند دولت سازی در افغانستان می پردازیم.

سیاست پاکستان در فرایند دولت سازی در افغانستان

اهداف چهارگانه پاکستان از جنبه ژئوپولیتیکی به ایجاد یک دولت همسو و ضعیف در افغانستان، نادیده گرفتن خط مرزی دیوبند، تضعیف قدرت و توانایی ملی افغانستان منتهی شده است. از نظر ژئوکالچری، حمایت از قومیت پشتون (حمایت ابزاری) و بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان (سنی گرایی متعصب) مد نظر می باشد. از جنبه ژئواستراتژیکی، دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی، دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند و تحت تأثیر قرار دادن روابط ایران و افغانستان مورد نظر است. از نظر ژئو-اکنومیک، گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و بازار آسیای مرکزی، امکان دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل افغانستان به بازارهای کالاهای مصرفی مد نظر قرار گرفته است.

به صورت اجمالی می توان منافع پاکستان را در افغانستان چنین بیان کرد:

۱. منافع اقتصادی:

الف. دسترسی به آسیای مرکزی و رقابت با ایران و رقابت در بازارهای منطقه
ب. استفاده از مسیر ترانزیت خطوط نفت و گاز آسیای مرکزی از طریق افغانستان به پاکستان

ج. بهره برداری از بنادر کراچی و گوادر در رقابت با بنادر چابهار و بندرعباس ایران در هر سه محور اقتصادی جهت رقابت پاکستان به ضرر ایران است و در واقع، هر اندازه، پاکستان در حوزه اقتصادی موفق باشد، ایران به همان میزان ضرر کرده است.

۲. منافع سیاسی: حل اختلافات ارضی با افغانستان و رقابت با هند

۳. رقابت با ایران: در هر سه محور، پاکستان تنها وقتی به اهدافش می رسد که یک دولت هم پیمان در افغانستان حاکم باشد و این اهداف با حضور طالبان در قدرت،

میسر بوده و با حذف طالبان، نقش پاکستان محدود و در مقابل، نقش رقیب منطقه‌ای آن، یعنی ایران، توسعه پیدا می‌کند.

مهمترین ابزارهای اعمال نفوذ پاکستان در افغانستان عبارتند از: سازمان امنیت و اطلاعات ارتش پاکستان، گروههای تندرو پشتون مثل حزب اسلامی حکمتیار و گروه طالبان؛ پشتونهای پاکستان که با پشتونهای افغان ارتباط تنگاتنگ قومی و مذهبی دارند، مدارس مذهبی پاکستان که به تعلیم نیروهای تندرو پشتون می‌پرداختند؛ شبکه القاعده که با محافل مذهبی تندرو در پاکستان (سمیع الحق، فضل الرحمان و...) ارتباط ایدئولوژیک نزدیکی دارد و وزارت خارجه پاکستان که در محافل سیاسی بین المللی حامی طالبان بود.

نتایج سیاستهای پاکستان میان طیفی از موفقیت تا ناکامی قابل ارزیابی است. به عنوان مثال، حکمتیار در تأمین اهداف پاکستان ناکام ماند. این در حالی است که موفقیت نسبی طالبان در بسط سیطره خود بر افغانستان برای پاکستان یک موفقیت بود. علاوه بر این اسلام آباد طی یک دهه توانست میان پشتونها و غیرپشتونها در راستای منافع ملی پاکستان موازنه قوا ایجاد کند و جایگاه پاکستان را در افغانستان به طور نسبی حفظ کند. در اینجا ضروری به نظر می‌رسد که به نقش پاکستان در فرایند دولت سازی در افغانستان دوران طالبان و پس از وی بطور تطبیقی پرداخته شود.

۱. نقش پاکستان در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان

پاکستان در یک زد و بند سیاسی، اقتصادی و نظامی و با استفاده از بستر بحرانی در افغانستان، به کمک سرویس های جاسوسی امریکا و انگلیس و کمک مالی عربستان، جنبش وابسته طالبان را با هدف ایجاد امنیت مسیر تجاری اش با آسیای میانه و خاتمه دادن به مسأله سیاسی پشتونستان به وجود آورد. (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۸/۲۲)

درباره ماهیت این دست پرورده پاکستان، گروهی آنان را سربازان آی اس آی پاکستان برای تأمین منافع آن کشور در افغانستان می‌دانند و گروهی آنان را طالبان

مدارس دینی پاکستان به منظور برپایی حکومت اسلامی و گروهی آنان را مهره های امریکایی می خوانند. اما از شواهد تاریخی مستند و روابط این گروه با دیگر کشورها، می توان برداشت نمود که سران و گردانندگان اصلی این گروه، به پاکستان، انگلیس، عربستان سعودی و امریکا روابط محکمی داشته اند. لذا پاکستان، پدیدآورنده این گروه بنیادگرا، نقش انکارناپذیری داشته است. (رشید، ۱۳۸۵، ۲۵)

پاکستان علاوه بر به وجود آوردن طالبان و حمایت از آنها، همیشه مراقب بوده تا دولت مقتدر در کابل سر کار نیاید؛ زیرا دولت مقتدر می تواند منافع پاکستان را به خطر بیندازد و آتش اختلاف دیرینه را روشن کند. مطلوب پاکستان، حفظ دولت هایی مثل طالبان در افغانستان بوده و هست؛ زیرا هیچ دولتی در صد سال اخیر در افغانستان به اندازه طالبان تحت تاثیر پاکستان نبوده و ملاحظات دفاعی، امنیتی و سیاسی موردنظر پاکستان را در رفتارهای ملی، منطقه ای و بین المللی خود رعایت نکرده است. (طینین، ۱۳۸۲، ۱۰۴)

پاکستان همواره در پی تحکیم منافع خویش در افغانستان بوده که خط دیوبند و مسأله پشتونستان یکی از این منافع است. این کشور همواره از اتحاد گروه های افغان و اقتدار حکومت ملی توسط هر قومی هراس دارد. افغانستانی جنگ زده با اقتصادی ورشکسته و حکومت ضعیف، به پاکستان کمک می کند تا بر اوضاع افغانستان مسلط باشد و نگذارد رهبران و سیاستمداران افغانستان در فکر پشتونستان باشند. پاکستان تمایل دارد تا در صورت به وجود آمدن حکومت ملی در افغانستان، حکومتی تحت نفوذ این کشور به وجود آید و حافظ منافع پاکستان باشد. حمایت پاکستان از حزب اسلامی و در سال های بعد ایجاد پروژه طالبان، از همین نگرش سیاسی پاکستان به اوضاع افغانستان سرچشمه می گیرد. لذا پاکستان به حاکمیت پشتون ها متمایل است که نزدیکی و مشترکات قومی و زبانی با اقوام پاکستان دارند؛ زیرا تصور می کند با این قوم، بهتر می تواند درباره مسائل مورد مناقشه دو طرف کنار بیاید. (سجادی، ۱۳۸۷، ۱۲۰)

پاکستانی‌ها معتقدند که ایجاد یک افغانستان تحت‌الحمایه، می‌تواند منافع ذیل را برای آنها در برداشته باشد:

۱. پیدا کردن عمق استراتژیک؛
۲. دسترسی به منابع دست‌نخورده افغانستان؛
۳. استفاده از افغانستان به عنوان یک پایگاه در جهت پخش نفوذ خویش در آسیای میانه؛

۴. دسترسی به یک راه مواصلاتی به آسیای میانه؛

۵. از بین بردن معضل خط دیوبند (عصمت الهی، ۱۳۸۹، ۵)

پاکستان تنها به حمایت مالی و سیاسی از طالبان بسنده نکرد و اگر گروه به اصطلاح القاعده موفق به حادثه یازده سپتامبر نمی‌شد و بنیان‌گذاران این پدیده شوم به نحسبت آن پی‌نمی‌بردند، طولی نمی‌کشید که این گروه افراطی، به بمب‌اتمی و سلاح‌های کشتار جمعی مجهز می‌شدند. برای دست‌یابی به این هدف بود که پاکستان نیمی از دوازده دانشمند هسته‌ای خود را به افغانستان فرستاد تا طالبان را در تولید سلاح‌های آلوده بسیج کند.

حمایت‌های پاکستان از طالبان و به‌طور اعم از پشتون‌ها یک سیاست همیشگی است. این کشور می‌پندارد که بدون حمایت از پشتون‌ها، امنیت خودش به خطر می‌افتد و هر لحظه ممکن است مسأله پشتونستان مطرح شود. لذا پاکستان بعد از حمله آمریکا هم از حمایت طالبان دست‌برنداشت. کارشناسان معتقدند که نقش پاکستان در قبال افغانستان شفاف نبوده است. در حمله آمریکا به افغانستان، سیا پروژه‌ای به نام «نتیجه‌دهی سریع» را اجرا کرد. براساس این پروژه، سازمان سیا از دولت بوش دستور داشت تا پشتون‌های ضد طالبان را برای جنگ با طالبان و القاعده بسیج کند. سازمان جاسوسی پاکستان از این پس نقشی دوگانه به عهده گرفت و درحالی‌که در یک سو به هم‌کاری با سیا پرداخت، در سطح زیرین هرگز از حمایت طالبان دست‌بر نداشت.

این موضوع به ویژه در گزارش های منتشر شده، به خوبی نشان داد که اطلاعات درباره فعالیت های عبدالحق که از مهره های کلیدی سیا در برانگیختن اقوام پشتون علیه طالبان بود، از طریق سازمان آی اس آی پاکستان به دست طالبان رسیده است. (خاتمی خسرو شاهی، ۱۳۸۹، ۱۲۱)

مشرف در اثر فشاری های واشنگتن بعد از حادثه یازده سپتامبر، از حمایت رژیم بنیادگرای افراطی طالبان در افغانستان پس از هشت سال پشتیبانی، دست برداشت. روزی که اولین بمب امریکا در افغانستان فرود آمد مشرف، «محمود احمد» رییس آی اس آی را برکنار نمود و سپهد حسن الحق را جانشین وی کرد که با دیدگاه های وی بیشتر هم سویی داشت. حسن الحق مدت شش ماه، آی اس آی را از حضور عناصری که تصور می شد با طالبان پیوند داشتند، پاک سازی کرد. با وجود این، در این مسأله که آیا سازمان آی اس آی به طور کامل از علایق پیشین خود دست برداشت و با امریکا در افغانستان هم سویی نشان داد، تردید وجود دارد.

عربستان سعودی از اصلی ترین بانیان و حامیان طالبان به شمار می رفت. حمایت های سعودی ها از گروه های افراطی و تروریستی، یکی از سیاست های این حکومت سلفی بود. از زمانی که عربستان به دست آل سعود و مذهب وهابیت افتاد، حمایت از این نوع گروه ها به سیاست کلی و عمومی آل سعود تبدیل شده است.

عربستان سعودی در زمان حمله شوروی به افغانستان همراه با ضیاء الحق طرح افراطی کردن و آموزش بنیادگرایی را در پاکستان با تأسیس هزاران مدرسه دینی دنبال کرد. در زمان حکومت حزب دموکراتیک خلق در افغانستان و تجاوز شوروی، کشورهای خلیج فارس به ویژه عربستان، مدارس دینی بسیاری در پاکستان (نزدیک مرز افغانستان) ایجاد کردند و این مدارس، تحت اشراف دو حزب اسلامی پاکستان یعنی جماعت اسلامی به ریاست قاری حسین احمد و جماعه العلمای اسلامی به ریاست

مولانا فضل الرحمان قرار داشتند. این احزاب از افکار اخوان المسلمین و وهابیون سعودی تأثیر می پذیرفتند.

احمد رشید نیز در مورد کمک های مالی عربستان و امریکا می نویسد: ایالات متحده بین سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ چهار تا پنج میلیارد به مجاهدین کمک کرد. همین مبلغ را عربستان و دیگر حامیان اسلامی و اروپایی مجاهدین به آنان کمک کردند. در کل کمک هایی که مجاهدین دریافت نمودند، بالغ بر ده میلیارد دلار می شود. (یونسیان، روزنامه حیات نو، ۱۳/۴/۱۳۸۵)

وقوع انقلاب اسلامی ایران، بیشترین تأثیر را در منطقه افغانستان و نیز پاکستان بر جای گذاشته است. افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم نقطه حایل، میان قدرت های بزرگ بود و امریکا بعد از پایان جنگ سرد، تمایلی زیادی در مداخله نداشت؛ زیرا حکومت های افغانستان برای مدت ها در مقابل شرق و غرب بیطرف بودند و این بیطرفی را شرق و غرب نیز قبول داشتند. اما وقوع انقلاب اسلامی از یک سو و استقلال جمهوری های آسیای مرکزی از سوی دیگر، افغانستان را با موقعیت جدید مواجه کرد. این باعث شد تا قدرت ها بار دیگر به افغانستان توجه کنند و به فکر حکومتی دل خواه بیفتند که منافعشان را تأمین سازد.

(www.greenthought-afgh.persianblog.ir)

افغانستان به سبب وجود گروه های قومی مختلف و همسایگی با ایران، ظرفیت بالقوه بسیاری برای تأثیرپذیری از ایران دارد و حضور چشم گیر شیعیان در این کشور، این تأثیرپذیری را دو چندان کرده است.

ایالات متحده بعد از آن که میلیاردها دلار اسلحه و تجهیزات نظامی در اختیار مجاهدین افغانی قرار داد، به دنبال خروج کامل نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ میلادی، از این کشور فاصله گرفت. امریکا بین سال های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ از طالبان اصولاً به این دلیل از طریق هم پیمانانش یعنی پاکستان و عربستان سعودی

حمایت سیاسی می کرد که به آنان به دید گروهی ضد ایران، ضد شیعه و طرفدار غرب می نگریست. واشنگتن هدف بنیادگرایانه اسلامی طالبان، سرکوب زنان به دست آنها و وحشی را که آنان در آسیای مرکزی به وجود آورده بودند، به راحتی نادیده گرفت. حمایت امریکا از طالبان بین سال های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ بیشتر به دلیل مقابله با انقلاب اسلامی بود. (ورسجی، ۱۳۹۱، ۶۴۴)

۲. نقش پاکستان در تحولات افغانستان پس از طالبان

فروپاشی بلوک شوروی و سقوط رژیم کمونیستی در سال ۱۹۹۲، شرایط جدیدی را برای افغانستان به وجود آورد. افغانستان از سال ۱۹۹۲ تا سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، مکانی برای رقابت کشورهای منطقه شد. از سال ۲۰۰۱ تاکنون، پس از اشغال این کشور توسط نیروهای نظامی امریکا و ناتو نیز این کشور مکانی برای رقابت میان کشورهای منطقه ای و فرامنطقه ای به بهانه مبارزه با تروریسم و بازگرداندن ثبات و امنیت به این کشور شده است.

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، استراتژی تسلط پاکستان و نیز تعریف افغانستان به عنوان عمق استراتژی پاکستان، با شکست مواجه شد و بحران هایی را که پاکستان قصد داشت به سمت افغانستان و کشمیر منتقل کند، به سمت خودش بازگشت. با روی کار آمدن حکومت کرزای، روابط دو کشور به شدت دچار تنش شد. حکومت کرزای همواره پاکستان را به دخالت در امور داخلی افغانستان و حمایت از طالبان متهم می کند. در حقیقت سیاست عملی پاکستان در افغانستان پیچیده است. از سویی این کشور، خودش را به صورت حامی اهداف جامعه بین المللی و ایالات متحده نشان داده و در دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، رسماً پایان حمایتش را از طالبان اعلام کرد، متعاقب آن، این کشور تسهیلاتی لجستیکی برای امریکا به منظور تأسیس پایگاه های نظامی و پس از آن تسهیلاتی را برای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، به منظور ایجاد مسیرهای ترانزیتی فراهم آورده است. از سوی دیگر، پاکستان از سایر گروه های تروریستی نظیر

شبکه حقانی، حزب اسلامی، طالبان افغانی و لشکر طیبه حمایت می‌کند که تأثیر منفی در ثبات و امنیت افغانستان و منطقه دارد. در این ارتباط، برخی از پژوهشگران بر این باورند که تخلیه انرژی گروه‌های تروریستی در مبدأ مانع از سرریز و سرایت انرژی آنها به مناطق مقصد خواهد شد. بدین ترتیب هرچه افغانستان به سمت تشدید ناامنی پیش رود، به همان نسبت این کشورها امن‌تر خواهند شد. براساس این فرضیه سرویس اطلاعاتی پاکستان با حمایت برخی از کشورهای عربی چون عربستان، امارات و کویت، از جریان بی‌ثبات سازی در افغانستان حمایت می‌کنند.

تأثیر سیاست‌های پاکستان بر افغانستان در واقع مخرب و بی‌ثبات کننده است. از یک سو، وضعیتی که در پاکستان وجود دارد خود به عنوان یکی از عوامل چالش‌های امنیتی در افغانستان و منطقه محسوب می‌شود. دولت پاکستان از اقتدار کامل در حوزه سرزمینی خود برخوردار نیست، این موضوع شامل حوزه نهادهای درون حاکمیت و همچنین حوزه مقابله با جریان افراط گرایی نیز می‌شود. از سوی دیگر، نقش پاکستان در حمایت از شورشیان افغانی است. شورشیان افغانی از پناهگاه‌هایی در خاک پاکستان درصدد نفوذ در مناطقی از جمله شمال افغانستان هستند که سابقاً در آنجا نفوذ نداشته‌اند، تا بتوانند فشارها را بر دولت های کرزای و اشرف غنی افزایش دهند.

تأثیر سیاست های هند در فرایند دولت سازی در افغانستان

سرزمین و مردم افغانستان از زمانهای گذشته دارای ارتباط نزدیک با مردم شبه‌قاره هند بوده‌اند. افغانستان یکی از دروازه‌های ورود به شبه‌قاره هند بوده است که در طول تاریخ مهاجمان و مهاجران را به درون شبه‌قاره هند پذیرفت و تعامل و پیوندی دیرینه بین مردم این منطقه به وجود آورد. خروج اتحاد شوروی از افغانستان آغاز دوره جدیدی در روابط هند و افغانستان گردید. دولت هند، با توجه به مصالح خود، حکومت نجیب‌الله در کابل را حکومتی مناسب می‌دانست. اما در نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی و پاره‌ای از عوامل دیگر، این حکومت نتوانست بیش از چهار سال دوام داشته

باشد و به دست مجاهدین سرنگون گردید. با ناتوانی حکومت مجاهدین در افغانستان و بی‌ثباتی آن، زمینه روی کار آمدن طالبان در افغانستان فراهم شد. در اینجا ضروری است به بررسی نقش هند در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پس از آن بپردازیم.

۱. نقش هند در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان

با سقوط حکومت نجیب‌الله در آوریل ۱۹۹۲ حکومت مجاهدین بر سر کار آمد. دولت هند گرچه از روی کار آمدن حکومتی با گرایش اسلامی چندان راضی نبود اما از دولت برهان‌الدین ربانی پشتیبانی کرد. اما این حکومت به علت اینکه متشکل از گروه‌های مختلف با گرایش‌های گوناگون بود نتوانست دوام زیادی بیاورد و با بروز اختلافات بسیار بین گروه‌های جهادی کشمکش‌های سختی بین آنها بروز کرد. این اختلافات به قدری بالا گرفت که موجب بی‌ثباتی در افغانستان گردید. برای مثال در پرتاب موشک و گلوله‌باران‌های مختلف از سوی گروه حکمتیار شهر کابل دچار آسیب‌های شدیدی شد. به همین ترتیب، بین گروه‌های دیگر بر سر تقسیم قدرت اختلاف وجود داشت و این امر مانع تشکیل و بقای یک حکومت وحدت ملی گردید. به دنبال این تحولات، گروه طالبان، که در ابتدا قسمتهایی از جنوب افغانستان را در کنترل خود داشت، به تدریج دامنه سرزمینهای زیرکنترل خود را گسترش داد و سرانجام با فتح کابل قدرت را در افغانستان به دست گرفت. روی کار آمدن حکومت طالبان در نتیجه پشتیبانی مستقیم پاکستان، ایالات متحده و عربستان بود. این حکومت بلافاصله از سوی پاکستان و عربستان به رسمیت شناخته شد. این امر نقطه اوج سیاستهایی بود که در دراز مدت توسط پاکستان و عربستان و کمک‌های مالی آمریکا پایه‌گذاری گردیده بود. پاکستان تحت حکومت ضیاء‌الحق، که از زمان حمله اتحاد شوروی به خاک افغانستان در سال ۱۹۷۹ به عنوان کانال توزیع و کمک‌رسانی انتخاب گردیده بود، نقش فعالانه‌ای در سازماندهی، هماهنگی و آموزش مجاهدین افغان بر ضد اتحاد جماهیر شوروی به

عاهده گرفت. این فعالیتها در بحبوحه جنگ سرد بین شوروی و آمریکا از حجم و ابعاد گسترده‌ای برخوردار بود. این کشور با پشتیبانی غرب و بعضی از کشورهای مسلمان و عربی زمینه پرورش، سازماندهی و دادن آموزشهای ایدئولوژیک در مدارس مذهبی که تعداد آنها ناگهان به طور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته بود، فراهم کرد. با روی کار آمدن دولت مجاهدین در کابل و حضور عناصری در این دولت، که روابط صمیمانه‌ای با پاکستان نداشتند، این کشور تصمیم گرفت گروه طالبان را بر سر کار بیاورد، گروهی که متشکل از گروههای متعصب پشتو بود که در مدارس مذهبی دیوبندی تحصیل کرده بودند. هدف پاکستان از این امر روی کار آوردن حکومتی دست‌نشانده خود بود که دیگر هیچ‌گاه مشکلات ارضی خود را با پاکستان مطرح نکند و برای این کشور تهدیدی به وجود نیارد و در ضمن در ارتباط با رقیب پاکستان، یعنی هند، عمق استراتژیک داشته باشد.

قدرت یابی طالبان در افغانستان به کمک بسیار مؤثر سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (آی اس‌ای) دارای پیامدهای نامطلوب امنیتی برای هند بود. پس از مدتی کوتاه، سفارت هندوستان در کابل بسته شد و روابط سیاسی با حکومت طالبان قطع گردید؛ زیرا دولت هند گروه طالبان را به عنوان حکومت رسمی افغانستان به رسمیت نمی‌شناخت. علاوه بر این، گسترش ایدئولوژی طالبان را خطری برای امنیت خود تلقی می‌کرد. گسترش طرز تفکر طالبان به منطقه جامو و کشمیر هندوستان برای امنیت و وحدت این کشور بسیار خطرناک می‌باشد. دولت هند از سال ۱۹۸۷ در این ایالت با ناآرامی و نارضایتی جمعیت مسلمان آن روبه‌رو بوده است و این گسترش ناآرامی در مناطق مجاور و پیوسته به خاک هندوستان می‌توانست زمینه سرایت این امر را به داخل خاک هند فراهم نماید. از طرف دیگر، محافل سیاسی پاکستان، با توجه به رقابت و خصومتی که با هندوستان داشتند مترصد چنین موقعیتی بودند تا جنگی محدود با رقیب خود داشته باشند و مسئله کشمیر را زنده نگه دارند. بنابر این، آنها بی‌میل نبوده‌اند تا

عناصر ناراضی کشمیری در ایالت جامو و کشمیر هندوستان را به شورش و جهاد با دولت هند ترغیب نمایند. (Warikoo, 39) مهم ترین گروههایی که درگیر فعالیتهای دهشت افکنانه در دره کشمیر هند می باشند عبارتند از: حزب مجاهدین، حرکت الانصار یا جماعت الانصار، جیش محمد (خدام اسلام)، لشکر طیبه (دعوت الارشاد)، حزب المجاهدین، حرکت المجاهدین، الامرالمجاهدین، جبهه اسلامی جامو و کشمیر، البدر، جماعت مجاهدین و دختران ملت. بنا به استناد مقامات هندی، به جز حزب مجاهدین که اکثریت اعضای آن کشمیری هستند بقیه، سازمانهای ذکر شده بیشتر اعضای شان پاکستانی می باشند که تحت قوانین جلوگیری از تروریسم هند مصوب سال ۲۰۰۰ فعالیت آنها ممنوع اعلام شده است. (Annual Report, 2003-04, 16)

بر اساس ارزیابی ها و گزارشهای دولت هند، در ایالت جامو و کشمیر هندوستان بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۴، ۳۴۰۰۰ نفر قربانی عملیات تروریستی شده اند که این آمار شامل افراد غیر نظامی، نظامی و خود تروریستها می باشد. علاوه بر عملیات فوق، هواپیما ربایی هواپیمای هند پرواز شماره IC-814 در دسامبر ۱۹۹۹ که به قندهار برده شد و در قبال آزادی مسافران افراد متعلق به گروههای تروریستی زندانی در هند درخواست گردید، حمله به مجلس ایالتی جامو و کشمیر در اکتبر ۲۰۰۱ و پارلمان هند در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ از دیگر موارد عملیات تروریستی بوده است که دولت هندوستان گروههای مسلمان افراطی و ملهم از اندیشه طالبان و سازمانهای اطلاعاتی پاکستان را در این امر دخیل می داند. (Misra, 2005, 23-24) این نفوذ عوامل تروریستی، که به تروریسم فرامرزی معروف است، تنش بین دو کشور را افزایش داد و منجر به جنگ محدود کارگیل در ماه مه ۱۹۹۹ گردید که دو قدرت اتمی را در آستانه یک جنگ تمام عیار و ویرانگر قرار داد. بنابراین، با توجه به بافت جمعیتی منطقه کشمیر، که دارای جمعیت مسلمان زیادی است، و اینکه هندوستان، در مجموع، دارای یک اقلیت مسلمان ۱۴۰ میلیون نفری است گسترش ناآرامیهای قومی، مذهبی و فرقه ای به هندوستان

می‌تواند دارای پیامدهای سختی برای امنیت آن کشور باشد و بنیاد سیاسی - اجتماعی مردم هندوستان را که از تنوع قومی و مذهبی برخوردارند، متزلزل نماید و دولتمردان هند را با شورشهای قومی و مذهبی شدیدی روبه‌رو نماید.

بی‌ثباتی و تهدید امنیتی در ایالت جامو و کشمیر هندوستان هزینه سنگینی به دولت هند تحمیل نموده است به طوری که دولت هند ناچار است برای حفظ امنیت مرزها و جلوگیری از نفوذ تروریستهای فرامرزی که پاکستان آنها را نیروهای آزادیخواه می‌نامد، هزاران نفر از افراد ارتش، پلیس مرزی و نیروهای شبه‌نظامی را در آن ایالت مستقر کند. علاوه بر این، نفوذ این عناصر به دیگر ایالات هند که دارای مرز مشترک با پاکستان هستند از دیگر مسائلی است که دولت هند با آن روبه‌روست.

تبدیل افغانستان در دوره طالبان به مرکزی جهت تجمع گروههای اسلامی افراطی خطری برای امنیت و ثبات منطقه بوده است که دولت هند آن را برای امنیت خود حیاتی می‌داند. حضور اسامه بن لادن، گروه القاعده و دیگر داوطلبانی که از پاکستان تا الجزایر می‌آیند محلی برای آموزش گروههای افراطی و فعالیتهای دهشت‌افکنانه در جنوب و جنوب شرق آسیا، خاورمیانه و اروپا و خطری بالقوه برای امنیت هند بوده است. به عقیده منابع هندی، گروه طالبان زیر نفوذ مستقیم پاکستان بوده اند و پاکستان را در موقعیتی برتر در برابر هند قرار می‌دهند و این موضوع به زیان هند بوده است.

مسئله فوق نه تنها باعث نگرانی هندوستان بوده بلکه دیگر کشورهای منطقه - مانند ایران، روسیه، ازبکستان و تاجیکستان - را نگران کرده است؛ زیرا بعضی از این کشورها در خاک خود با چالش گروههای اسلامی تندرو روبرو هستند و در نتیجه بین آنان اجماعی در مخالفت با گروه طالبان به وجود آمد. برگزاری کنفرانس فوق‌العاده در تهران با حضور کشورهای فوق نشان‌دهنده نگرانی آنها از روی کار آمدن این گروه افراطی در افغانستان بوده است. ایران روی کار آمدن طالبان در افغانستان را توطئه‌ای از سوی ایالات متحده آمریکا جهت بد نام کردن اسلام راستین و سرکوب اقلیت شیعه در

افغانستان می‌دانست. در همین دوره بود که دیپلماتهای ایرانی در مزار شریف به دست نیروهای طالبان به قتل رسیدند و تنش شدیدی در روابط ایران و افغانستان به وجود آمد. علاوه بر تهدیدات امنیتی فوق، کشت گسترده خشخاش در افغانستان و صدور مواد مخدر و قاچاق اسلحه به کشورهای مجاور منبع بزرگ ناامنی برای تمام کشورهای همسایه گردید. تجارت مواد مخدر، که در آمد چشمگیری برای جنگ سالاران و گروه طالبان ایجاد کرده بود، با شدت بیشتری ادامه یافت و کشورهای مجاور افغانستان در آسیای مرکزی، ایران، پاکستان و هندوستان به عنوان مسیر ترانزیت مواد مخدر به اروپا و آمریکا مورد استفاده قرار گرفت. بنا به گفته مقامات هندی، مقامات پاکستانی سالانه بین ۹۰ تا ۱۳۶ میلیون دلار از بابت کشت تریاک درآمد داشته‌اند که این مبلغ را عمدتاً صرف جنگ نیابتی با هند در جامو و کشمیر کرده‌اند. (Sibal, 2003)

۲. نقش هند در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران پس از طالبان

دوران پنج ساله حکومت طالبان در افغانستان دشواری های بسیار سختی برای دولت هند در پی داشت. در حقیقت، گسترش بی سابقه نفوذ تروریستهای فرامرزی و بی ثباتی در دره کشمیر و سرزمین اصلی هند چالش برای دولت هند به وجود آورد. حمله به برجهای تجارت در نیویورک رویداد بسیار مهمی در روابط بین الملل بود که، در نهایت، ایالات متحده آمریکا را به خطر بزرگی که حکومت طالبان و گروههای افراطی گرد آمده در اطراف او به وجود آورده بود، آگاه کند. بی اعتنائی حکومت طالبان به قوانین و ضوابط بین المللی، قرائت متحجرانه آنها از اسلام، نقض آشکار حقوق بشر به توسط آنان، نقض گسترده حقوق زنان، کودکان و اقلیتهای مذهبی، گروههای حقوق بشر و فعالان مدنی را در آمریکا فعال کرد و آنها فشارهای خود را بر دولت کلبیتون افزایش دادند. از طرفی دیگر، گزارشهای محرمانه سیا در مورد خطرات امنیتی تجمع گروههای تروریستی برای دولت آمریکا هشدارهای لازم را می‌داد. سرانجام، پس از

وقوع حوادث یازدهم سپتامبر و نقش القاعده و حضور آنها در خاک افغانستان، دولت آمریکا تصمیم به حمله به افغانستان و سرنگونی حکومت طالبان گرفت. تحولات ذکر شده نقطه عطفی در منطقه بود که موجب سرنگونی طالبان و روی کار آمدن حکومت موقت کرزای و سپس انتخاب او به عنوان رئیس‌جمهور رسمی افغانستان گردید. این رویداد دولت هند را در موقعیتی ویژه قرار داد و دولت تصمیم گرفت از فرصت پیش آمده بیشترین استفاده را ببرد و با حکومت جدید افغانستان روابط نزدیک برقرار کند. رهبران جدید افغان از گذشته دارای ارتباط نزدیک با هند بودند. حامد کرزای تحصیلات خود را در دانشگاه هیمچل پرادش، سیما انجام داده بود. افراد دیگری که در کابل دارای نفوذ بالایی بودند، ژنرال دوستم و عبدالله عبدالله از جبهه شمال بودند که از دوران حکومت طالبان روابط نزدیکی با هند داشتند. از سوی دیگر، با گرایش آمریکا به هند، که این کشور را شریک استراتژیک خود در موضوعات جهانی می‌داند در مناسبات جدید بین‌المللی هند متحد آمریکا در جنگ با تروریسم که به عنوان یک سیاست مهم و محوری پس از حادثه یازدهم سپتامبر اعلام گردیده، می‌باشد. (Bhaskar, 2005, 176) این امر زمینه مساعدی برای برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هند با افغانستان فراهم می‌نماید؛ به خصوص اینکه آمریکا ترجیح می‌دهد که افغانستان ارتباط کمتری با ایران، که کشور همجوار افغانستان است، داشته باشد. متقابلاً کرزای و غنی نیز خواهان تقویت موقعیت خود در صحنه سیاسی و کسب پشتیبانی هند می‌باشند.

پس از سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان، هند مقرر دیپلماتیک خود را در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۱ بازگشایی نمود و در ۲۲ دسامبر همین سال آن را تا سطح سفارتخانه ارتقاء داد؛ و پس از مدتی کنسولگریهای هند در شهرهای جلال‌آباد، هرات، قندهار و مزار شریف بازگشایی گردید. هند در مذاکرات بن، که تحت نظر سازمان ملل متحد برگزار شد، شرکت نمود. این گفت‌وگوها منجر به «توافق بن» گردید. هند در جلسات

متعدد جهت بازسازی و کمک به افغانستان در نیویورک، واشنگتن، اسلام آباد، بروکسل و توکیو شرکت نمود. (1, *Annual Report 2001*)

بلافاصله پس از روی کار آمدن دولت موقت، بازدیدهای متقابل مقامات هند و افغانستان از کشورهای یکدیگر آغاز گردید. در همین راستا، کرزای، دوستم، وزیر کشور وقت؛ یونس قانونی، وزیر امور خارجه؛ عبدالله عبدالله و وزیر دفاع، محمدقاسم فهیم سه ماه پس از تشکیل دولت موقت از هند دیدار کردند. (Shah, 2002) در ملاقاتی که در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ بین عبدالله عبدالله و واجپای نخست‌وزیر هندوستان برگزار شد موضوعات وسیعی از جمله تغییر ساختار خشک مذهبی که از دوران طالبان به جای مانده بود، مورد بحث قرار گرفت. حامد کرزای رئیس جمهور وقت افغانستان هم از نوامبر ۲۰۰۱ تا آوریل ۲۰۰۷ پنج سفر به هندوستان داشت که این امر نشان‌دهنده روابط ویژه بین دهلی نو و کابل بود.

با عضویت افغانستان در سارک، هندوستان خواهان داشتن سهم فعالانه‌تری برای هر دو کشور در سیاستهای منطقه‌ای می‌باشد؛ به ویژه اینکه دو کشور در این اتحادیه می‌توانند در بسیاری از موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی مواضع مشترک داشته باشند. یکی از حوزه‌های مهم همکاری می‌تواند مبارزه با گسترش مواد مخدر و تروریسم باشد که برای هر دو کشور دارای اهمیت فراوانی است. (11-12, *Annual Report, 2004*) همچنین دولت هند، در راستای بازسازی افغانستان، در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ به شرح زیر به افغانستان نموده است:

۱. اختصاص ۷۰ میلیون دلار جهت ساخت جاده زرنج - دلآرام (از جاده‌های مهم مواصلاتی افغانستان که این کشور را به ایران وصل می‌نماید)،
۲. اهداء سه هواپیمای ایر باس به شرکت هوایی آریانا افغان و آموزش پرسنل افغانی و ارائه پشتیبانی و تعمیر و نگهداری به این هواپیماها؛

۳. اهداء ۲۷۴ اتوبوس به سرویس حمل نقل عمومی، ۱۰۱ وسیله نقلیه موتوری کاربردی (حمل زباله، آب پاش و آبرسان، بولدوزر) برای شهرداری کابل و ۳۰۰ وسیله نقلیه جهت ارتش ملی افغانستان؛
 ۴. بازسازی بیمارستان ایندیرا گاندی و مدرسه حبیبیه با ظرفیت ۱۳۰۰۰ دانش آموز؛
 ۵. آموزش فن آوران، دیپلماتها، معلمان، بانکداران، کارشناسان رایانه و دیگر نیروهای متخصص افغانی؛
 ۶. ساخت سردخانه ۵۰۰۰ تنی در قندهار؛
 ۷. تحویل بیسکویتهای غنی شده با پروتئین جهت تغذیه کودکان افغانی (تحت این برنامه یک میلیون کودک افغانی روزانه ۱۰۰ گرم بیسکویت غنی شده دریافت نمودند).
 ۸. تأمین بودجه جهت ساخت مجلس قانونگذاری افغانستان؛
 ۹. ادامه ساخت جاده زرنج دلآرام به طول ۲۱۸ کیلومتر؛ (هندوستان چون از طریق پاکستان به افغانستان دسترسی ترانزیتی ندارد خواهان این است که از طریق ایران و جاده فوق به افغانستان دسترسی پیدا کند).
 ۱۰. بازسازی و اتمام سد سلما و پروژه تولید برق آن در استان هرات؛
 ۱۱. تأمین ۶۹ تن دارو و وسایل پزشکی برای کابل و مزار شریف، شبرغان، هرات و قندهار؛
 ۱۲. تأمین تجهیزات پزشکی و مدرنیزه کردن مرکز بهداشت کودکان بیمارستان ایندیرا گاندی؛
 ۱۳. تأسیس چاپخانه پیشرفته و ساخت ایستگاههای رادیویی و تلویزیونی و تکمیل بعضی از ایستگاههای موجود؛
 ۱۴. تأمین جوهر مرکب غیرقابل پاک شدن جهت علامتگذاری و برگزاری انتخابات؛
 ۱۵. اعزام پنج کارشناس ارشد بانکداری برای بازسازی ساختار بانک ملی افغانستان.
- (Annual Report 2004-2005, 2)

در سالهای ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ سطح روابط و تعاملات هند و افغانستان گسترش یافت. در فوریه ۲۰۰۵ کرزای از هند بازدید نمود و متقابلاً مان موهان سینگ نخست‌وزیر هند در ماه اوت از کابل دیدن نمود. در سفر کرزای به هند، هشت وزیر کابینه او را همراهی کردند و دو یادداشت تفاهم در مورد هواپیماهای کشوری غیرنظامی و وسایل ارتباط جمعی و اطلاعات به امضا رسید. (Annual Reports 2005-2006, 1-2) از جمله اقدامات مهم که از سوی دولت هند در سال ۲۰۰۵ صورت گرفت می‌توان به ادامه کارهای عمرانی قبلی و بعضی از کارهای دیگر به شرح زیر اشاره کرد:

۱. ساخت و اجرای دکلهای انتقال نیرو از پل خمیری به کابل و قادر ساختن انتقال نیرو از ازبکستان به کابل؛

۲. اعطای بورس تحصیلی به ۵۰۰ دانشجوی افغانی برای دوره های بلند مدت در هندوستان و ۵۰۰ نفر بورسیه برای دوره‌های کوتاه‌مدت و ایجاد ظرفیت برای ۲۵۰ نفر دیگر؛

۳. تأمین ۱۰۰۰ دستگاه چرخ خیاطی برای سازمانهای زنان در روستاهای افغانستان؛

۴. ایجاد امکانات و تکمیل ۱۰ ایستگاه رادیویی و تلویزیونی؛

۵. احیاء و بازسازی شبکه‌های ارتباطی در ۱۱ استان؛

۶. ساخت پارلمان جدید افغانستان با بودجه ۶۷ میلیون دلار که قرار است در سال ۲۰۱۰ به اتمام برسد.

با توجه با حضور گسترده هندوستان در کلیه عرصه‌های بازسازی و سازندگی در افغانستان، این کشور اهداف سیاسی و اقتصادی وسیعی نیز در نظر دارد. هند، به عنوان یکی از قدرتهای اقتصادی در حال ظهور، نیازمند بازارهای مصرف می‌باشد و طبیعی است که افغانستان می‌تواند بازار خوبی برای کالاهای هندی باشد. موضوع دیگر در روابط هند و افغانستان، دستیابی هند به منابع انرژی در آسیای مرکزی می‌باشد. هند برای توسعه اقتصاد و صنعت خود نیازمند به انرژی فراوانی است. اگرچه مذاکرات

جدی این کشور با ایران و پاکستان در مورد خط لوله گاز طبیعی می‌باشد؛ اما هند مایل است منابع متنوع‌تری در اختیار داشته باشد و دستیابی به این منابع انرژی از طریق افغانستان میسر است که این امر برای هر دو کشور افغانستان و هند می‌تواند مفید باشد. موضوع دیگر مهار جریانهای افراطی است. ایجاد ثبات و آرامش در افغانستان می‌تواند مانع گسترش نیروهای افراطی در افغانستان و مناطق همجوار گردد. این امر زمینه‌ساز جلوگیری از جنبشهای افراطی به کشمیر هندوستان خواهد شد. در این راستا، دولت هند دارای اشتراک منافع با ایران می‌باشد زیرا این‌گونه جنبشها هم تهدیدی برای امنیت هندوستان می‌باشد و هم برای ایران.

هند سرمایه‌گذاری وسیعی جهت راه ترانزیتی بندر چابهار به زابل، زرنج و دلآرام نموده است. از این طریق، هند می‌خواهد موانعی که پاکستان در ارسال کالاهای هندی به افغانستان و ماوراء آن ایجاد کرده است برطرف سازد. اما تحولات درون افغانستان نگرانیهایی برای دولت هند پدید آورده است. قتل یکی از کارکنان پروژه راهسازی به دست نیروهای افراطی مرتبط با طالبان مشکلات هند را افزایش داده است. قبل از کشته شدن این شخص ربایندگان اخطار کردند که کلیه هندیهایی که شاغل در افغانستان می‌باشند باید ظرف ۲۴ ساعت افغانستان را ترک کنند. عده‌ای از ناظران هندی این اقدامات را مشکوک می‌دانند و دست رقبای خود را در این موضوع می‌بینند. علاوه بر این، با توجه به روی کار آمدن گروههای هوادار طالبان در ایالت مرزی و بلوچستان پاکستان و گسترش فعالیتهای تروریستی به افغانستان و شواهدی که حاکی از کمک بعضی از عناصر پاکستانی به گروه طالبان است، نگرانیهای زیادی در بین مقامات هندی به وجود آمده است؛ و این موضوع را عده‌ای از کارشناسان مطرح می‌کنند که دولت هند نباید تمام شانس خود را در افغانستان با دولت حامد کرزای گره بزند.

در نهایت می‌توان چنین استنباط نمود که سقوط حکومت طالبان تحول بسیار مثبتی در جهت منافع کشور هند بوده است. با سقوط این حکومت یکی از مؤلفه‌هایی که

باعث بی ثباتی در حریم امنیتی اش می شد از بین رفت و دولت هند تصمیم گرفته است از فرصت پیش آمده حداکثر استفاده را ببرد و با درگیر کردن کشور افغانستان با همکاریهای اقتصادی، سیاسی، بازرگانی و فنی روابط عمیق و همه جانبه ای را پی ریزی نماید و با اتحاد و همکاری با کشورهای دیگر دیدگاهی که دارای دیدگاه مشترک در مورد افغانستان هستند از رشد نیروهای افراطی، که به زیان آن کشور هستند، در افغانستان جلوگیری نمایند. اما دولت هند به علت نداشتن مرز مشترک با افغانستان از اهرمهای کمتری برخوردار است. رشد و تجدید فعالیت گروه طالبان و ناتوانی دولت مرکزی و ناتوانی برقراری نظم و امنیت در افغانستان نگرانیهای زیادی در بین مقامات هند برانگیخته است. به طور قطع، برقراری ثبات و امنیت اثرات مثبتی برای کشور هند خواهد داشت و این کشور خواهد توانست در راستای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی خود در منطقه وسیع آسیای مرکزی موفقیت کسب نماید. دسترسی به منابع جدید و متنوع انرژی و نفت و گاز و راههای ترانزیتی جهت رسیدن به آسیای مرکزی از اهداف مهم هند می باشد.

در اوضاع کنونی، هند بنا به دلایل زیر خواهان داشتن مناسبات خوب با افغانستان است:

۱. هند با توجه به رقابت سنتی ای که با پاکستان دارد، از نفوذ پاکستان در افغانستان نگران است و می کوشد تا حد امکان جلو این نفوذ را بگیرد.
۲. هند پیوسته با افغانستان به گونه ای سنتی مناسبات دوستانه داشته است و در پی گسترش این روابط است.
۳. هند به تامین امنیت و استقرار ثبات در افغانستان بهای بالایی قائل است.
۴. هند، با توجه به رقابتی که با چین در آسیا دارد، از رخنه چین به افغانستان از طریق پاکستان نگرانی دارد.

۵. هند از نزدیک شدن رابطه میان ایران و پاکستان بسیار حساس است و این در حالی است که روابط میان هند و ایران به گونه سنتی بسیار حسنه بوده و هند با توجه به نیازهای خود در حوزه انرژی با ایران، قراردادهایی به ارزش میلیاردها دلار به امضاء رسانیده است. با این وجود، هند از کشورهایی است که در منازعه هسته ای بین ایران و امریکا، جانب امریکا را گرفته است .

۶. هند، نسبت به سیاست های پاکستان بسیار حساس است. هند از یک سو، برای کمربند ساختن همکاری های چین و پاکستان در این اواخر با چین همکاری هایی در زمینه های مختلف داشته است. از سوی دیگر، به گونه سنتی با ایران دوست است تا حمایت ایران در انحصار پاکستان در نیاید. گذشته از اینها، به رغم این که هند به گونه سنتی هم پیمان نزدیک روسیه است و با آن کشور پیمان ها و قراردادهای متعددی دارد، برای کمربند ساختن همکاری های نظامی پاکستان و امریکا، با روسیه موافقتنامه همکاری های استراتژیک بسته است.

تأثیر سیاست های ایران در فرایند دولت سازی در افغانستان

اهداف و سیاستهای ایران در افغانستان را می توان به دو بخش سیاست اعلامی و سیاست اعمالی تقسیم کرد:

الف. سیاست اعلامی

- تصمیم گیری در مورد آینده افغانستان باید به وسیله خود مردم افغانستان صورت گیرد. این همان اصلی است که در حقوق بین الملل به "اصل حق تعیین سرنوشت" معروف است.

- کشورهای خارجی نباید در امور داخلی افغانستان مداخله کنند. در حقوق بین الملل این اصل همان "اصل عدم مداخله در امور دیگران" است.

- هر حکومتی در افغانستان بایستی فراگیر بوده و کلیه گروههای قومی و مذهبی این کشور را شامل شود. این اصل را اصطلاحاً "مداخله سازنده" نامیده می شود.

ب. سیاست اعمالی

- اصل ژئوپولیتیک: طبق این اصل، افغانستان؛ کشوری است که در همسایگی ایران قرار دارد و صرف نظر از ماهیت سیاست و حکومت در این کشور، ایران ناچار است با دولت حاکم کنار بیاید.

- اصل ژئوکالچر: طبق این اصل، ایران تلاش سعی نموده تا گروههایی را که نوعی تعلق خاطر فرهنگی، تمدنی و مذهبی با ایران دارند را تشویق نماید تا در آینده سیاست و حکومت در افغانستان جایگاه شایسته ای داشته باشند.

- اصل ژئواکونومیک: طبق این اصل، ایران تلاش داشت مانع از رخنه و نفوذ قدرتهای متخاصم در افغانستان شود. ضمن اینکه با گسترش دامنه نفوذ ایران در افغانستان، محور حوزه تمدنی فارس زبان (ایران، افغانستان، تاجیکستان) به عنوان یک محور استراتژیک تحقق پیدا می کرد.

- اصل ژئواستراتژیک: افغانستان از قابلیتهای اقتصادی مهمی برخوردار است و دامنه حضور و نفوذ ایران در افغانستان می توانست زمینه را برای بهره برداری مطلوب از تواناییها و ظرفیتهای اقتصادی این کشور فراهم سازد. این امر به ویژه از جهت ایجاد یک افغانستان برخوردار از رفاه نسبی مطرح می نماید تا مشکلات آن سرزمین، مردم را به سوی ایران گسیل ندارد.

برقراری موازنه قدرت و جلوگیری از حذف گروههای فارسی زبان از صحنه سیاسی افغانستان و نیز حضور مؤثر گروههای فارس زبان و شیعه مذهب در ساختار سیاسی افغانستان. نتیجه دو عامل فوق، توسعه نفوذ ایران در افغانستان است.

نقش جمهوری اسلامی در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پس از آن
با روی کار آمدن طالبان در افغانستان، سیاست خارجی ایران وارد مرحله جدیدی شد. در این مقطع، از بحران افغانستان، هر چند ایران نقش فعالی را ایفا کرد؛ اما در مقابل نقش پاکستان چندان کار ساز نبود. بحران افغانستان به دنبال فرو پاشی شوروی و

حمایت تعیین کننده پاکستان از طالبان، وارد مرحله جدیدی شد. پاکستان نگران این بود که ایران و ترکیه روابط تجاری خود را با آسیای مرکزی توسعه دهند و در آینده، ایران به مسیری مهم برای تجارت آسیای مرکزی به اقیانوس هند از طریق بندر عباس تبدیل شود و بدین ترتیب رقیب بندر کراچی پاکستان گردد. مسئله دیگر، نیاز پاکستان به نفت و گاز آسیای مرکزی و ترانزیت آن در این کشور است. پاکستان برای این که به اهداف مورد نظر خود برسد، باید بر افغانستان مسلط می شد، زیرا این کشور بخشی از مسیر ترانزیت به شمار می رود. به این ترتیب، پاکستان حمایت از طالبان را در پیش گرفت و سرانجام با حمایت های مالی و نظامی آن، طالبان بر تمام افغانستان مسلط شد.

در این مقطع، ایران حامی اصلی نیروهای مخالف طالبان و ائتلاف شمال محسوب می شد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲: ۷۳) بالاخره، «سقوط طالبان» موجب ایجاد فرصت های جدیدی برای ایران در افغانستان شد و یکی از مهم ترین تهدیدات امنیتی ایران در همسایگی آن حذف گردید. پس از سقوط طالبان، ایران با شرکت در نشست های سازمان ملل در ژنو، بن و لویی جرگه اضطراری، به نقش فعال تر خود ادامه داد. ایران با تشویق گروه های افغان برای همکاری با یکدیگر و همکاری با سازمان ملل و نماینده ویژه دبیر کل و همچنین تشویق فرماندهان محلی برای ایفای نقش در سطح ملی و تقویت روابط آنان با دولت مرکزی، از روند نوین تحولات دولت سازی افغانستان پشتیبانی کرد.

علاوه بر آن، ایران در بازسازی افغانستان مشارکت نسبتاً فعالی داشت. «ارسال کمک های بشر دوستانه» به مناطق مختلف، شرکت در عملیات جاده سازی و برق رسانی به غرب و شمال غرب افغانستان، فعال کردن مسیر ترانزیت کالا به افغانستان از طریق بندر چابهار، افتتاح بیمارستان و مراکز درمانی در زرنج، کمک به دانشگاه ها و اساتید آنها، آموزش و تجهیز نیروهای پلیس شهری، احیای تئاتر و سینمای افغانستان از طریق سازمان های غیر دولتی، سواد آموزی کودکان، به ویژه دختران افغانی توسط نهادهای

دولتی و خصوصی، اعطای فرصت تحصیلی در رشته های مختلف به جوانان مهاجر افغانی و... از جمله کمک های ایران به افغانستان است.

ایران همچنین، ۶۰۰ میلیون دلار کمک بلاعوض برای باز سازی افغانستان به این کشور اعطا کرد که بیشتر از کمک های ژاپن بود، سفر رئیس جمهور ایران به افغانستان، در ۱۳ اوت ۲۰۰۲ که در واقع اولین سفر یک رئیس دولت خارجی پس از نشست لویی جرگه اضطراری بود و نشان دهنده حمایت ایران از دولت جدید افغانستان، به ریاست حامد کرزای بود. (همان: ۷۵)

یکی از ابعاد سیاست خارجی ایران در قبال افغانستان در دوره جدید، مشارکت در باز سازی این کشور بوده است. افغانستان به واسطه حضور نیروهای بیگانه طی دو دهه گذشته و نیز مشکلات داخلی، فرصتی برای توسعه نداشته است؛ ولی امروزه در پرتو تحولات نوین جهان، توجه به نوسازی افغانستان بیش از هر زمانی ضرورت دارد. (گرچه کشورهای اروپایی همچنان به تمامی قول ها و وعده های خود عمل نکرده اند و دولتمردان افغان از این بابت به شدت شکایت دارند). افغانستان برای مستقل شدن، باید یک صدا سخن بگوید و این امر در چار چوب وحدت ملی و تلاش برای دولت - ملت سازی و همکاری های مبتنی بر احترام متقابل با سایر کشورها، به ویژه همسایگان میسر خواهد بود.

حمایت از برنامه های دولت جدید افغانستان، از اهداف بنیادین جمهوری اسلامی ایران برای کمک به باز سازی افغانستان است. فرصت پیش آمده برای ملت افغانستان بسیار مهم و برای جامعه جهانی در خور توجه است، زیرا حق مردم افغانستان برای توسعه و پیشرفت، باید به رسمیت شناخته شود. ایران نیز در صدد است، در این کار بزرگ به خوبی ایفای نقش کند. توسعه تنها یک نیاز برای افغانی ها نیست، بلکه صلح و ثبات منطقه به توسعه افغانستان وابسته است و ایران نه تنها به خاطر مردم افغانستان،

بلکه برای امنیت ملی و توسعه خود، خواهان صلح و توسعه افغانستان است. (شاملو، ۱۳۸۲: ۱۲۳)

به طور کلی، سیاست های راهبردی ایران در قبال افغانستان در دوره جدید، بر شش اصل استوار است: صلح و ثبات، تامین ارضی، حکومت متعادل (مبتنی بر الگوی ائتلاف منصفانه، مشابه وضعیت عراق نوین)، موازنه قدرت بین گروه های قومی، روابط دوستانه و همکاری های اقتصادی.

روند تحول دولت در افغانستان، طی سه دهه گذشته بسیار متغیر بوده است. برخی از این دگرگونی ها در جهت منافع جمهوری اسلامی ایران و موفقیت سیاست خارجی آن بوده و برخی دیگر، نیز در جهت مخالف منافع و امنیت ملی ایران بوده است و عمدتاً ناکامی هایی برای سیاست خارجی تلقی می شود.

اگر بخواهیم نتایج تصمیمات سیاست خارجی ایران را در افغانستان مورد نظر قرار دهیم. پیروزی نهضت مقاومت افغانستان در سال ۱۳۷۰ یک موفقیت برای کلیه بازیگران ضد کمونیست از جمله ایران بود. حکومت چهار ماهه برهان الدین ربانی که البته تا سال ۱۳۸۱ ادامه یافت و برای دومین بار در طول تاریخ سیاست و حکومت در افغانستان، به قدرت رسیدن فارس زبانان محسوب می شود، یک موفقیت دیگر بود؛ اما ناتوانی در حفظ این موفقیت یک ناکامی به حساب می آید. قدرت گیری طالبان هم از آن رو که در شناسایی و پیش بینی ظهور آنها ناتوان بودیم و هم به این دلیل که این گروه موفق شد، بر ۹۰ درصد از خاک افغانستان حاکم گردد و در نهایت از آنجا که در قتل خبرنگار و دیپلمات های ایران نقش مستقیم داشت، یک ناکامی تلخ برای دستگاه تصمیم گیری ایران به شمار می رود. (شفیعی، ۱۳۸۴: ۱۲)

بنابراین، دوره چهار ماهه حکومت برهان الدین ربانی را می توان نتیجه ای مطلوب و مورد انتظار قلمداد کرد، چرا که هم به سود ایران بود و هم پیش از آن، در چارچوب معاهده پیشاور تعریف شده بود. ادامه حکومت ربانی که به طور رسمی یا غیر

رسمی نزدیک به ده سال طول کشید، از نتایج غیر منتظره و مطلوب به شمار می رود، چرا که ربانی باید پس از اتمام دوره چهار ماهه، قدرت را تحویل می داد، اما خودداری وی از تحویل قدرت، بنا به دلایل مختلف، موقعیت فارس زبان ها را به رغم حوادث تلخی که در این دوره گذشت، تقویت کرد. «دوره حکومت طالبان» از نتایج غیرمنتظره و نامطلوب به حساب می آید، چرا که نیرویی به یکباره سر بر آورد که نه تنها نسبت به آن شناخت کافی نداشتیم، بلکه موفق شد، بخش وسیعی از خاک افغانستان را تحت تسلط خود در آورد. همچنین، «تحولات پس از حادثه یازده سپتامبر (شهریور ۱۳۸۰)»، نتایجی غیر منتظره و مطلوب قلمداد می شود، چرا که طالبان از صحنه قدرت حذف شد و موقعیت دوستان ایران در حاکمیت افغانستان تقویت گردید.

سقوط رژیم طالبان موجب بر چیده شدن تهدید عمده ای از مرزهای شرقی ایران شد و گروه های نزدیک به ایران به قدرت راه یافتند؛ اما تحولات اخیر به طور کامل، در جهت منافع ایران نبوده است. از اجلاس بن در سال ۲۰۰۱ تا برگزاری انتخابات لویی جرگه قانون اساسی در آذر و بهمن ۱۳۸۲، تحولاتی به زیان ایران در جریان بوده و این روند به طور تدریجی و در جهت کم رنگ تر شدن نقش ایران ادامه داشته است.

ملاحظات راهبردی جمهوری اسلامی ایران

در نگاهی کلی می توان گفت که تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان، تحت هر شرایطی که شکل بگیرد، بر امنیت ملی ایران تاثیر مستقیم و غیر مستقیم بر جای خواهد گذاشت. علت آن است که افغانستان در حوزه فرهنگی - تمدنی ایران قرار دارد و دو کشور مرزهای طولانی با هم دارند. مرزهایی که به دلیل ویژگی های جغرافیایی حفاظت از آنها دشوار و با هزینه های بسیار سنگینی هم به طور کامل عملی نخواهد شد. صلح و ثبات در افغانستان و تشکیل حکومت فراگیر، متشکل از همه اقوام، می تواند به تثبیت امنیت در ایران منجر شود.

ایران در مرزهای شرقی خود، طی چند دهه گذشته، با مشکلات عدیده ای مواجه بوده است و بی ثباتی و هرج و مرج داخلی در افغانستان، از عوامل اصلی این مشکلات بوده است. روند دولت سازی نوین در افغانستان، مسایلی متفاوت را در مرزهای شرقی ایران حاکم کرده است و برای ایران دارای تهدیدات و فرصت های متعددی بوده است. مهم ترین فرصت ناشی از روند نوین دولت سازی را در افغانستان برای ایران، «حذف تهدید گروه طالبان یا حداقل تضعیف شدید آن» است. ایدئولوژی خشک و قشری گرایانه افراطی طالبانی و ارائه گرایشات قوی ضد شیعی آن و هرگونه تقویت آن در منطقه، از عوامل محل امنیت ملی ایران محسوب می شود، از این رو، بر چیده شدن حکومت طالبان به صورت مستقیم موجب حذف عوامل تهدید کننده امنیت ملی ایران شد. در روند دولت سازی، تلاش حکومت جدید نیز در راستای تضعیف و ریشه کنی طالبان بوده است؛ ولی هنوز نشانه هایی از قدرت گیری مجدد طالبان در افغانستان مشاهده می شود. قدرت یابی مؤثر و فراگیر مجدد طالبان در راستای مصالح امنیت ملی ایران نبوده و ایران باید اقدامات و سیاست های لازم را در این خصوص مد نظر قرار دهد.

دومین فرصت دولت سازی نوین در افغانستان برای ایران، «افزایش امنیت مرزهای شرقی کشور» به عنوان یکی از ناامن ترین مرزهای ایران، طی چند دهه گذشته بوده است. تولید و قاچاق مواد مخدر عامل اصلی این ناامنی به شمار می رود و مبارزه با قاچاق و تولید مواد مخدر از جمله مسایل و منافع مشترک دولت ایران و حکومت کابل محسوب می شود؛ چراکه مواد مخدر از پشتوانه های مالی طالبان و ناامن کننده مرزهای ایران به شمار می رود. همکاری های دو جانبه دولت ایران و افغانستان در این حوزه، به افزایش امنیت مرزهای شرقی ایران منجر می شود و این امر از پیامدهای مثبت دولت سازی نوین در افغانستان تلقی می شود.

سومین فرصت ناشی از دولت سازی در افغانستان برای ایران، افزایش نسبی ثبات سیاسی در افغانستان، در نتیجه شکل گیری اقتدار مرکزی و کاهش بی نظمی و هرج و مرج داخلی در این کشور است. ثبات در افغانستان تاثیر مثبت و مستقیمی بر امنیت و ثبات در ایران خواهد داشت و بی ثباتی به زیان ثبات و امنیت منطقه منجر می شود. اقتدار مرکزی در افغانستان موجب تسهیل برقراری رابطه، تقویت همکاری ها و حل و فصل اختلافات و مسایل مشترک می شود و این امر در بلند مدت، گام مهمی برای نهادینه کردن روابط و تعاملات دو جانبه و توسعه در سطح منطقه ای تلقی می شود.

پیامدهای مثبت دیگر را می توان مشارکت فراگیر تمامی گروه های قومی - مذهبی افغانستان در دولت ملی بر شمرد، چیزی که موجب کاهش رقابت منفی و ستیز بین گروه ها می شود و در جهت توسعه سیاسی و اقتصادی افغانستان قرار دارد. ایران از گذشته خواستار مشارکت تمامی گروه های افغانی در ساختار قدرت بوده است و آن را عاملی در جهت ثبات بیشتر افغانستان می داند. از سوی دیگر، همکاری ایران با دولت افغانستان در این حالت، به معنای توسعه تعاملات با تمامی گروه های افغانی خواهد بود و در دراز مدت، به تقویت جایگاه ایران در افغانستان منجر می شود.

نکته دیگر فرصت های ناشی از بازسازی افغانستان برای ایران و مشارکت اقتصادی ایران و توسعه اقتصادی این کشور است. ایران با توجه به مزیت هایی نظیر نزدیکی جغرافیایی، قرابت فرهنگی و پتانسیل های اقتصادی و تکنولوژیک لازم، دارای زمینه های مساعدی برای مشارکت در باز سازی افغانستان است و در این زمینه اقداماتی را نیز انجام داده است. گسترش تعاملات و همکاری های اقتصادی بین دو کشور از یک سو دارای منافع اقتصادی خواهد بود و از سوی دیگر، موجب افزایش همگرایی در سایر حوزه ها- به خصوص حوزه های امنیتی - می شود.

با وجود فرصت ها و پیامدهای مثبت ناشی از روند نوین دولت سازی در افغانستان برای ایران، این روند منشأ و در بر گیرنده چالش ها و تهدیدهایی نیز برای ایران است .

عمده ترین تهدید در این خصوص، «حضور نظامی آمریکا در جوار مرزهای ایران» است. اگر مناسبات ستیزه جویانه بین ایران و آمریکا را در آینده قابل پیش بینی مداوم ارزیابی کنیم، اشغال افغانستان و ایجاد پایگاه های نظامی در ولایات مجاور ایران، امنیت ملی ما را تهدید می کند. هرگاه این موضوع به خصوص را با اشغال نظامی عراق در غرب ایران در نظر بگیریم، بی تردید احساس محاصره شدن ایران به وسیله آمریکا به دست خواهد داد. از همین زاویه است که می توان تصور کرد، تحولات افغانستان ممکن است، برای امنیت ملی، آنطور که در مرحله اول به نظر رسیده است و حذف طالبان از قدرت با استقبال روبرو شده است، در تمامی جنبه های آن مفید نباشد. (ملازهی، ۱۳۸۳: ۵۶).

تهدید دیگر را می توان کم رنگ تر شدن نقش ایران در سطح سیاست اعلی و پر رنگ تر شدن و تداوم نقش آن در سطح سیاست سفلی دانست. برخی بر این باورند که آینده تحولات افغانستان در مسیری قرار گرفته که به احتمال زیاد، ایران را از یک بازیگر کانونی و مرکزی به یک بازیگر نیمه پیرامونی یا حاشیه ای تبدیل خواهد کرد. از این رو دستگاه تصمیم گیری ایران باید به این روند توجه کرده، با شناسایی دقیق متغیرهای دخیل و دستکاری این متغیرها از وقوع چنین وضعیتی جلوگیری کند. (شفیعی، ۳، ۱۳۸۴).

علاوه بر موارد فوق، تحولات ماه های اخیر در افغانستان، به خصوص در مناطق جنوبی نشان می دهد که نیروهای طالبان در حال تقویت فزاینده مواضع خود هستند که این مسئله دولت مرکزی را با چالش هایی جدی مواجه کرده است و البته در این میان همپوشانی ها و تعاملات پیدا و پنهان « پاکستان » مسئله قابل توجهی است؛ از این رو، تهدید مهم دیگری که در شرایط کنونی باید از سوی سیاستگذاران و تصمیم سازان سیاست خارجی و امنیت ملی مورد توجه قرار گیرد، این است که افزایش فعالیت ها و قدرت گروه طالبان بار دیگر در راستای تهدید امنیت و منافع ملی ایران عمل می کند.

صرف نظر از چگونگی و چرایی چالش ها، تهدیدها و فرصت هایی که در سطور بالا بر شمردیم در یک ملاحظه کلی می توان گفت که با توجه به شرایط کنونی، درباره آینده افغانستان دو دیدگاه خوشبینانه و بدبینانه وجود دارد. گروهی معتقدند که خروج ارتش آمریکا، متحدین و ناتو از افغانستان، لاجرم لبنانی دیگر (طی دهه ۱۹۸۰) و ماندن در افغانستان، اسرائیل - فلسطینی دیگر شکل خواهد داد و آمریکا نخواهد توانست، در فاصله زمانی مناسب، افغانستان کنونی را سامان دهد. چنانچه افغانستان موفق به تعریف مجدد از روابط میان گروه های متعدد قومی - مذهبی که باید بر همزیستی و برابری استوار باشد، نگردد و به نحو موثری با خشونت های کنونی و نیروهای گریز از مرکز مقابله نکند، تنش های موجود همچنان به صورت یک مشکل دائمی در حیات سیاسی افغانستان - و منطقه - باقی خواهند ماند. گروه دیگر معتقدند که آمریکا در راستای راهبرد سیطره جویانه خود، با انعطاف پذیری و تغییرات تاکتیکی، به تدریج قدرت را به افغان ها، به خصوص در حوزه های امنیتی منتقل می کند و به صورت هدایت شده، از ظرفیت های سازمان ملل، ناتو و سایر متحدین خود در افغانستان در راستای کاهش هزینه های خود استفاده خواهد کرد و تا سال های سال در افغانستان خواهد ماند و نظر به نگرانی، به جایی که در زمینه شرایط بغرنج احتمالی پس از خروج نیروهای بین المللی وجود دارد، با توجه به شکاف های قومی و مذهبی افغانستان، فرآیند ملت سازی با مشارکت بازیگران فرا منطقه ای، تا حصول اطمینان لازم و استقرار ثبات و امنیت، باید ادامه یابد.

بر این اساس، در راستای دو گزاره فوق، به نظر می رسد که سیاستگذاران و تصمیم سازان ایران نیز باید در مورد تحولات آتی افغانستان دست کم دو سناریوی محتمل زیر را در دستور کار قرار دهند. سناریوی اول اینکه همزمان ضمن پافشاری بر نهادینه سازی امنیت و تسریع در روند بازسازی، زمینه نفوذ بیش از پیش نیروهای سیاسی همگرا با ایران را در ساختار قدرت مهیا کنند و به این روند ادامه دهند و راهکار بدیل دیگر

اینکه با توجه به اینکه احتمال دارد، با توجه به شکاف های عمیق قومی - مذهبی در افغانستان و فراز و فرود تلاش های گریز از مرکز که صورت می گیرد، درگیری های داخلی به تجزیه تدریجی افغانستان منجر خواهد شد که در آن صورت ایران باید با حمایت های سیاسی و لجستیک از گروه های همگرا با ایران، بسترهای لازم جهت نهادینه سازی نیروهای همگرا با کشورمان را بخصوص در نواحی غربی افغانستان، بیش از پیش مهیا سازد. در چنین صورتی خواهد بود که ضمن استفاده از فرصت ها می توان تهدیدها را به سطح حداقلی کاهش داد و از قابلیت ها و پتانسیل های ایران، به خصوص با توجه به همبستگی فرهنگی، تاریخی و مذهبی که با افغانستان داریم می توان مبتنی بر یک استراتژی وحدت بخش، با تاکید بر ضرورت انسجام و «هماهنگی بیشتر بین مبادی کارگزار داخلی مان در زمینه افغانستان»، با به کارگیری تمامی ظرافت های هنر فعالیت های دیپلماتیک معطوف به همسازی بیشتر بین دو الزام - مصالح علیه جهان اسلام و از سوی دیگر منافع ملی کشورمان - به آینده بیش از گذشته امیدوار باشیم.

نتیجه گیری

پاکستان، ایران و هند هر سه کشور به دلیل داشتن مرز های مشترک و نیز به دلیل نزدیکی جغرافیایی و اشتراکات قومی و فرهنگی و اختلافات مرزی، از مهمترین کشورهای تأثیرگذار در تحولات افغانستان به شمار می روند. از سویی با توجه به اینکه ثبات و امنیت سازی همواره یکی از مهمترین اهداف اکثر بازیگران ذی نفوذ در افغانستان است، این شرایط موجب شده است که تحولات افغانستان بر روی تعامل بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای با پاکستان، تأثیرات مثبت و منفی داشته باشد. پاکستان در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان نقش موثری داشت به طوری که در یک زد و بند سیاسی، اقتصادی و نظامی و با استفاده از بستر بحرانی در افغانستان، به کمک سرویس های جاسوسی امریکا و انگلیس و کمک مالی عربستان، جنبش وابسته به طالبان را با هدف ایجاد امنیت مسیر تجاری اش با آسیای مرکزی و خاتمه دادن به مسأله سیاسی پشتونستان به وجود آورد. در این مدت پاکستان سعی نمود تا با ایجاد حکومت ملی در افغانستان، حکومتی تحت نفوذ این کشور به وجود آید و حافظ منافع پاکستان باشد. دو کشور ایران و هند همواره مورد هجمه از سوی طالبان قرار گرفتند.

با حمله آمریکا به افغانستان و سقوط حکومت طالبان، مرحله جدیدی از روند دولت سازی در این کشور آغاز شد. در مجموع فرصت های ناشی از روند جدید دولت سازی در افغانستان را می توان به ترتیب زیر تشریح کرد:

۱. تشکیل دولت مرکزی: فقدان دولت و اقتدار مرکزی برای سامان دادن به امور سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی کشور و تداوم هرج و مرج و نا امنی، از معضلات تاریخی افغانستان محسوب می شود. روند نوین دولت سازی به ایجاد دولت مرکزی و فراگیر منجر شده است که به طور نسبی، بر سراسر افغانستان احاطه دارد؛ از

این رو می توان این امر را به عنوان فرصتی مهم برای تکمیل فرایند دولت - ملت سازی افغانستان و ایجاد توسعه و ثبات در این کشور تلقی کرد.

۲. تغییر قواعد بازی سیاسی از خشونت گرایی به مصالحه: از ویژگی رفتاری اصلی گروه های قومی و سیاسی افغانستان، طی چند دهه گذشته توسل به ابزارها و شیوه های زور مدارانه و خشونت آمیز برای کسب قدرت سیاسی بوده است؛ اما در دوره اخیر، اکثر گروه ها به جای استفاده از زور و خشونت، مشارکت در روند سیاسی و رعایت قواعد بازی سیاسی دموکراتیک را انتخاب کرده اند. این تغییر در الگوهای رفتاری می تواند با نهادینه شدن آن در بلند مدت، گامی مهم در جهت کاهش خشونت ها و بی ثباتی سیاسی در افغانستان تلقی شود.

۳. توجه افکار و قدرت های جهانی به تحولات افغانستان: کشور افغانستان از زمان استقلال آن، عمدتاً شاهد بی ثباتی و دگرگونی هایی عمده بوده است و در تحولات آن نیز قدرت های جهانی و کشورهای منطقه ای ذی نفع بوده اند؛ اما در هیچ دوره تا بدین حد، توجه جهانی به سوی مسایل این کشور معطوف نشده است. توجه جهانی به افغانستان فرصتی تاریخی برای استفاده از امکانات و سرمایه های بین المللی در جهت حل مشکلات این کشور است که نیازمند مدیریت صحیح از سوی نخبگان افغانی است.

۴. افزایش سطح صلح و امنیت: افغانستان در دوره های گذشته، شاهد سطح پایین و نامطمئنی از امنیت و صلح بوده است و خشونت و نا امنی وجه بارز جامعه بوده است. حضور نیروهای بین المللی در این کشور و کنترل گروه های خشونت طلب و همچنین تمایل گروه های سیاسی داخلی به سوی مصالحه و مشارکت، موجب افزایش صلح و امنیت در این کشور شده و تحکیم فضای امن و تداوم آن، می تواند به پیشرفت های جدی در زمینه توسعه سیاسی - اجتماعی و اقتصادی در این کشور منجر شود.

افغانستان در سیزده سال گذشته، تحت رهبری حامد کرزی صاحب یک نظام قانونی و چارچوبی برای اعمال حاکمیت دولتی گردید. پیشرفت‌هایی در خصوص احیای اقتدار دولتی و تطبیق برنامه‌های توسعه ای در مواردی حاصل شده است. اما این روند در کل با نبود موثریت و فقدان حسابدهی همراه بوده است که در نتیجه امر حکومت داری و حسن مدیریت دولتی را ناتوان ساخته است. فقدان یک دیدگاه روشن ملی در خصوص توسعه و امنیت افغانستان، عدم هماهنگی، فقدان ظرفیت فنی، پاتریمونیالیسم و ضعف نهادهای مدنی و سیاسی از عوامل مهم ضعف حکومت داری در سیزده سال گذشته بوده است.

اگر بخواهیم بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان را قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر (دوران طالبان)، برحسب میزان نفوذ و تأثیرگذاری تقسیم بندی کنیم می توان الگوی زیر را ارائه داد:

(۱) بازیگران اصلی: ایران، پاکستان، روسیه و گروه‌های داخلی افغان

(۲) بازیگران شبه پیرامونی: آمریکا، عربستان، هند، چین، کشورهای آسیای مرکزی

و سازمان ملل

(۳) بازیگران پیرامونی: اتحادیه اروپا، ژاپن و سایرین

توضیح چند نکته در اینجا ضروری است. اول اینکه ایران و پاکستان جزو بازیگران اصلی بحران افغانستان قلمداد شده اند. این بدان دلیل است که مسائل عمده افغانستان طی دهه های اخیر توسط این دو قدرت منطقه ای رقم خورده است.

دوم اینکه اگرچه گروه‌های سیاسی- نظامی افغانستان به ویژه به دلیل شکافهای اجتماعی و قومی موجود در این کشور، جزو بازیگران مهم به حساب می آیند و قاعدتا باید در جرگه بازیگران اصلی قرار می گرفتند، اما از آنجا که این گروهها به نوعی در یک جنگ نیابتی به سود ایران و پاکستان گرفتار آمده بودند، آنها را در قلمرو بازیگران نیابتی قرار داده ایم. بالاخره اگرچه نقش بازیگران شبه پیرامونی ممکن است نسبت به

یکدیگر شدت و ضعف داشته باشند، اما با اندکی اغماض آنها را در یک ردیف قرار داده ایم.

سوم، رفتار کشورهای ذی نفوذ در بحران افغانستان به طور عمد به هدف ایجاد سلطه، نفوذ و وابستگی تنظیم شده بود. در این خصوص می توان بر پایه رفتار و عملکردهای کشورهای دخیل در بحران افغانستان، الگوهای رفتاری این کشورها را از نظر ماهیت به شکل زیر تقسیم بندی کرد:

ایران و پاکستان از نفوذ لازم در افغانستان برخوردار بودند؛ اما هر یک سعی داشتند با گسترش بیشتر نفوذ خود، نفوذ سیاسی و فرهنگی بیشتر (ایران) و یا سلطه (پاکستان) را ایجاد کنند.

سیاست پاکستان در سلطه بر افغانستان را می توان در شکل دهی طالبان و اتخاذ سیاست تمامیت خواهی از سوی این گروه مشاهده کرد و سیاست ایران را در ایجاد وابستگی می توان در شکل تقویت گروههای فارس زبان و شیعه مذهب و سهم کردن آنها در قدرت مشاهده نمود. سایر بازیگران، بیشتر در پی نفوذ در افغانستان بوده اند.

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، یکی از بازیگران داخلی یعنی طالبان به همراه هم پیمانان خارجی، یعنی شبکه القاعده از صحنه سیاسی - نظامی افغانستان حذف و جای آنان را نیروهای میانه رو گرفتند که به طور عمد تکنوکراتها هستند. این نیروی جدید که پایگاه اجتماعی آنها به طور عمد پشتونها هستند، در شکل دو جریان رم و پیشاور وارد صحنه افغانستان شدند. جریان رم که محمد ظاهر شاه رهبری آن را برعهده دارد از حمایت بین المللی برخوردار است و جریان پیشاور که پیرسید احمد گیلانی رهبری آن را برعهده دارد، از ناحیه پاکستان حمایت می شد. ظاهر شاه و گیلانی که دارای روابط سببی و نسبی با یکدیگر هستند، هر دو جزو طیف میانه رو جریانات سیاسی افغانستان به حساب می آیند. بنابراین اولین تغییر، عبارت بود از حذف یک نیروی تندرو و افراطی که فقط از طرف سه کشور به رسمیت شناخته شده و جایگزینی آن توسط یک

نیروی میانه رو و تکنوکرات که از سوی جامعه بین المللی به رسمیت شناخته شده است.

ائتلاف شمال از بازیگران عمده دوره قبل، در این دوره، در حکومت مشارکت جست. این ائتلاف، دیگر همچون گذشته وجود ندارد و هریک از گروههای عضو آن اکنون سعی دارد با هماهنگ سازی با روندهای موجود در افغانستان، سهمی از قدرت را نصیب خود گرداند. اگرچه میان گروههای این ائتلاف و کشورهای حامی آنها هنوز نوعی تعلق خاطر و همبستگی وجود دارد، اما ظواهر امر نشان می دهد که این همگرایی به سوی گسست و پیوند با قدرتهای دیگر جریان دارد.

در مجموع می توان چنین استنباط نمود که ایران و پاکستان که قبلا جزو بازیگران اصلی بحران افغانستان بودند، اکنون جایگاه شبه پیرامونی پیدا کرده اند. نقش پاکستان به طور کامل تحت الشعاع نقش ایالات متحده قرار گرفته است. ایران نیز اگرچه از بعضی پتانسیلها برای تأثیرگذاری بیشتر بر تحولات افغانستان برخوردارست اما آمریکا به طور جدی مانع از به کارگیری این قابلیتهاست.

منابع:

- آریانفر، عزیز، ریشه های ناکامی ملت سازی در افغانستان، دوشنبه، پژوهشکده آزاده گان تاجیکستان، ۱۳۹۳.
- انصاری، فاروق، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱.
- تمنا، محمد، بررسی استراتژی ایالات متحده آمریکا و افغانستان، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت
- جعفری ولدانی، اصغر، روابط خارجی ایران (بعد از انقلاب اسلامی)، تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۸۲.
- خاتمی خسرو شاهی، ابراهیم، کتاب آسیا (۳) ویژه افغانستان پس از طالبان، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
- رشید، احمد، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، مترجمان اسدالله شفقائی، صادق باقری، تهران: انتشارات دانش هستی، ۱۳۷۹.
- سجادی، عبد القیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب و حکومت، انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
- شریفی، نادر، سیاست و حکومت در پاکستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶.
- ظاهر، طنین، افغانستان در قرن بیستم، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۸۴
- عظیمی، محمد ظاهر، افغانستان: هجوم اتحاد شوروی و سیاستهای غرب، مشهد: انتشارات محقق، ۱۳۸۷
- عظیمی، محمد نبی، اردو و سیاست (درسه دهه اخیر افغانستان)، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۶
- علی آبادی، علیرضا، افغانستان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
- فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، انتشارات درخشش، ۱۳۷۱

نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان ۱۰۱

- فیاض، محمد اسحاق، **پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان**، قم، انتشارات معصومین (ع)، ۱۳۸۷
- کورسکی، دانیل، **افغانستان: جنگ فراموش شده اروپا**، ترجمه جلال کلانتری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷.
- کورنا، لورل، **افغانستان**، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
- مارسدن، پیتر، **طالبان: جنگ مذهب و نظام نوین در افغانستان**، ترجمه نجله خندق، تهران، انتشارات الکترونیکی، ۱۳۷۹.
- محمد غبار، میرغلام، **افغانستان در مسیر تاریخ**، جلد اول، قم، انتشارات نهضت، ۱۳۷۲
- موسوی، سیدرسول، **افغانستان: چالشهای پیش رو**، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
- واعظی محمود و عقیفه غابدی، **افغانستان: یک دهه پس از سقوط طالبان**، تهران، معاونت پژوهشهای سیاست خارجی، ۱۳۹۱.
- واعظی، حمزه، **افغانستان و سازهای ناقص هویت ملی**، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۱.
- ورسجی، محمد ابراهیم، **جهاد افغانستان و جنگ سرد قدرت های بزرگ**، مرکز نشر اسلامی صبور، ۱۳۸۱.
- "آیا طالبان به قدرت باز می گردد"، **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۸۵/۸/۲۲.
- اسموکر، فیلیپ، "نقش کلیدی القاعده در ناامنی افغانستان و پاکستان"، ترجمه میرحامد حسین میری، **روزنامه اطلاعات**، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸.
- "استراتژی ایران در قبال پاکستان"، نشست تخصصی شماره ۱۳۲، **پژوهش های سیاست خارجی**، مرکز تحقیقات استراتژیک، بهمن ۱۳۸۸.
- امینیان، بهادر، "اقدام نظامی آمریکا در افغانستان"، **فصلنامه دفاعی و امنیتی**، ۱۳۸۰، شماره ۲۸.
- «بررسی های راهبردی: افغانستان پس از مداخله آمریکا»، **مطالعات نقسا**، شماره ۲۵۱، خرداد

ماه ۱۳۸۱.

- توحیدی، ام البنین "مسئله افغانستان، آمریکا و همسایگان"، گزارش راهبردی، شماره ۳۰۱، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک، آذر ۱۳۸۸.
- خرمی، محمد امین، "حکومت برادران دینی"، نیمه آذرماه ۱۳۸۶، همشهری دیپلماتیک، شماره بیستم.
- سعیدی مشکینی، قدیر، استیلای طالبان بر افغانستان و امنیت ملی ایران"، ۱۳۸۷، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۳۴-۱۳۲.
- شاملو، مهدی و کیومرث یزدان پناه دور، «روند بازسازی افغانستان: موانع و چالش‌های پیش رو»، فصلنامه نهضت، سال چهارم، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۲.
- شفیع، نوذر، «چالش‌های اساسی دولت کرزای»، کتاب آسیا (۳) ویژه افغانستان پس از طالبان، تدوین ابراهیم خاتمی خسرو شاهی، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
- "دیپلماسی ایران در افغانستان"، ارزیابی راهبردی، روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۴/۱۰/۲۵.
- شورای روابط خارجی آمریکا، «استراتژی آمریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۴»، مترجم اسماعیل عبدالهی، فصلنامه نهضت، سال چهارم، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۲.
- دهشیار، حسین، "آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان"، ۱۳۸۸، ماهنامه سیاسی - اقتصادی اطلاعات، شماره ۲۵۸-۲۵۷.
- دهشیار، حسین، "پاکستان: پاشنه آشیل باراک اوباما"، ماهنامه سیاسی - اقتصادی، ۱۳۸۷، شماره ۲۶۰-۲۵۹.
- دی ماس، سینا، "ستیز در افغانستان، مداخله خارجی"، ترجمه رضا دوستدار، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهارم، شماره ۲۱-۱۱ (مرداد و شهریور ۱۳۷۹).
- "رویکرد ایران به تحولات افغانستان"، جمع بندی نشست تخصصی شماره ۹۵، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک، آبان ۱۳۸۶.
- واعظی، محمود "ایران و تهدیدات ناشی از بی‌ثباتی در افغانستان"، پژوهش نامه (۲۶)، کانون‌های بحران در آسیا، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک،

نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان ۱۰۳

آبان ۱۳۸۹.

- عارفی، اکرم، "مبانی قوم و مذهبی طالبان"، *مجله علوم سیاسی*، سال اول، شماره چهارم، ۱۳۸۸.

- عباسی، محمد علی، «نسل دوم رهبران جهادی افغانستان به میدان می آیند»، *روزنامه شرق*، ۱۳۸۳/۵/۱.

- عصمت الهی، محمد هاشم، «آمریکا و طالبان دیروز و امروز»، *روزنامه ایران*، ۱۳۸۰/۷/۳.

- علی آبادی، علیرضا، "افغانستان و چالش های پیش رو"، *ماهنامه رویدادها و تحلیل ها*، شماره ۲۱۹، ۱۳۸۶.

- علی آبادی، علیرضا، "افغانستان و پاکستان : چالش طالبان"، *ماهنامه رویدادها و تحلیل ها*، شماره ۲۲۴، ۱۳۸۷.

- کولیل، سوزانه، "پاکستان در مشیت طالبان"، *ترجمه؛ محمدعلی فیروزآبادی*، *روزنامه اعتماد*، ۲۷ اسفند ماه ۱۳۸۷.

- کلاتری، جلال، "تاملی برسیاست خارجی پاکستان درقبال افغانستان"، ۱۳۸۷، *ماهنامه رویدادها و تحلیل ها*، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی شماره ۲۲۳.

- کلاتری، جلال، "استراتژی اتحادیه اروپا درقبال تحولات افغانستان"، ۱۳۸۷، *ماهنامه رویدادها و تحلیل ها*، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، شماره ۲۲۸.

- ملازهی، پیرمحمد، "معامله قدرت"، آذر ۱۳۸۶، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۲۰.

- ملازهی، پیرمحمد، "جدال سیاسی در پاکستان"، خرداد ۱۳۸۷، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۲۵.

- ملازهی، پیر محمد، "ثبات در افغانستان و نقش آن در امنیت ملی ج.ا. ایران"، *کتاب آسیا (۳)*، ویژه افغانستان پس از طالبان، تدوین ابراهیم خاتمی خسرو شاهی، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.

یونسیان، مجید، «القاعده و قدرت های بزرگ»، *روزنامه حیات نو*، ۱۳/۴/۱۳۸۵

-
- Davis, Anthony, “**How the Taliban became a Military Force**”, London: Hurst and Company, 2008.
 - Hussain Rizwan, **The Dynmics of Iran’s Relations with Pakistan in the Post-Cold War Era: a Geopplital Analysis**, Canberra, The Australian National University, 2009.
 - Ashutosh Misra “The Problem of Kashmir and the Problems in Kashmir: Divergence.Demands Convergence”, **Strategic Analysis**, Vol. 29, No. 1, January-March 2005.
 - **Annual Report 2001-2002**, Ministry of External Affairs Government of India, retrieved from www.meaindia.nic.in
 - Agam Shah, “Dostum Has Multiple Aims on Visit to India,” 2 February 2002, retrieved from <http://www.eurasianet.org/departments>.
 - Agam Shah "new Afghan Leadership Turns to India for Asssistance", **Eurasia Insight**, 14/12/2001.
 - **Annual Report 2004-2005**, Ministry of External Affairs, Government of India, retrieved from www.meaindia.nic.in.
 - **Annual Reports 2005-2006**, Ministry of External Affairs, Government of India, reretrieved from www.meaindia.nic.in.
 - <http://www.greenthought-afgh.persianblog.ir/post/5>, **Washington Post**, 25 Feb 2002.